



Research Article

Vol 16, Issue 4, Winter 2025, Ser 62, PP: 81-104

Title: The Analysis of the Love Relationship of Khosrow and Shirin in Nezami's Work from the Perspective of Schopenhauer's Philosophical Idea of "Will to Live"

Authors: Hiroud Soltanian* 
Saeid Hesampour 

Abstract: Romantic narratives constitute an important part for the history of human culture. Nezami's world-famous work, *Khosrow and Shirin* has some hidden characteristics, such as the purpose of love between Khosrow and Shirin, which could be revealed by the help of interdisciplinary approaches. The German philosopher Arthur Schopenhauer believes the main goal of romantic relationships to be reproduction with the mutual motive of procreation. In his view, the selection of the mate is based on external beauty and with the aim of compensating biological imbalances. Without having intercourse and producing children, the lovers eventually tire of each other. It is the principle of "will to live" that makes both parties blindly fall in love. Our research extracts eight major components about the purpose of romantic relationship from Schopenhauer's book, *The World as Will and Representation*, and evaluates the stages of Khosrow and Shirin's romantic relationship according to them. This analysis shows that in their relationship, none of the factors such as distance and loneliness, not establishing a marital relationship for a long time, the presence of competing narrative elements such as Khosrow's loveless marriage with Maryam and having a child from her, and introducing Farhad –Khosrow's love rival– could result in a permanent reduction of attraction between the two lovers. Even after marriage, they remain in love until death. In this narrative, Shirin contradicts Schopenhauer's views more than Khosrow. Our analysis reveals that by an idealist view of romantic relationship, Nezami first builds a lyrical theme but with a spiritual infrastructure; and then, contrary to Schopenhauer's opinions at the beginning of the narrative, he leans towards spiritual love, moving away from Schopenhauer. Eventually, Nezami's narrative stands in opposition to Schopenhauer's point of view by honouring Shirin's spiritual position to the highest levels and highlighting Shirin's persistence on chastity in accordance with the common religious practice.

Key words: love, romantic, *Khosrow and Shirin*, Nezami, Schopenhauer

Received: 2024-03-22

Accepted: 2024-07-29

* PHD of Persian Language and Literature in Shiraz University, Shiraz, Iran. h.soltanian@shirazu.ac.ir.

DOI: 10.22099/JBA.2024.48892.4478



COPYRIGHTS ©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.



بررسی عشق‌ورزی خسرو و شیرین نظامی از دیدگاه فلسفه‌ی «میل به زیستن» شوپنهاور

هیرود سلطانیان* سعید حسام‌پور**

چکیده

روایت‌های عاشقانه رکن مهمی از تاریخ فرهنگ بشری هستند. در این میان منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی که دارای اهمیت و شهرتی جهانی است، هنوز ویژگی‌هایی مستور دارد که با ابزار نظریه می‌توان از زاویه‌های جدیدی بر آن نور تابانید. یکی از این موارد، هدف عشق بین خسرو و شیرین است. فیلسوف آلمانی، شوپنهاور، هدف اصلی هر رابطه‌ی عاشقانه‌ی بشر را تولیدمثل با انگیزه‌ی امتدادنسل دوطرفه می‌داند. از دید او انتخاب جفت براساس زیبایی‌های ظاهری و باهدف جبران عدم تعادل بیولوژیک شکل می‌پذیرد. بدون داشتن رابطه‌ی فیزیکی و تولید فرزند، عاشق و معشوق درنهایت از هم خسته می‌شوند و اصل «میل به زیستن» شوپنهاور است که دوطرف را کورکورانه به درد عشق مبتلا می‌کند. پژوهش ما هشت مؤلفه‌ی مهم درباره‌ی هدف رابطه‌ی عاشقانه را از کتاب شوپنهاور، جهان همچون / راده و بازنمود، برگرفته و مراحل رابطه‌ی عشق خسرو و شیرین را طبق آن می‌سنجد. نتیجه‌ی پژوهش نشان می‌دهد که در رابطه‌ی خسرو و شیرین، دوری و مهجوری، عدم برقراری رابطه‌ی زناشویی تا مدتی طولانی، حضور عناصر داستانی رقیب مانند ازدواج خالی از عشق خسرو با مریم و فرزنددارشدن و معرفی فرهاد، رقیب عشقی خسرو، هیچ‌کدام از تمایل بالنده‌ی خسرو و شیرین به یکدیگر به‌طوردائمی نمی‌کاهد، تاجایی که پس از ازدواج تا پایان زندگی، عاشقانه کنار هم می‌مانند. در این روایت، شیرین بیش از خسرو در تناقض با مؤلفه‌های اعتقادی شوپنهاور نقش ایفا می‌کند و مشخص می‌شود که نگاه آرمان‌گرای نظامی به رابطه‌ی عاشقانه، ابتدا درون‌مایه‌ای غنایی را با زیرساختی معنوی برمی‌سازد که برخلاف انطباق با آراء شوپنهاور در ابتدای روایت، در مراحل پایانی با حرکتی تدریجی به سمت روساخت عشق معنوی می‌رود و از سازگاری با شوپنهاور دور می‌شود. درنهایت روایت نظامی با تکریم مقام معنوی شیرین در مرتبه‌ای والا و برجسته‌سازی بن‌مایه‌ی پایداری شیرین بر عفاف و پاک‌دامنی منطبق با آیین مذهبی رایج، در تعارض با دیدگاه شوپنهاور قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: خسرو و شیرین، شوپنهاور، عاشقانه، عشق، نظامی.

* دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران h.soltanian@shirazu.ac.ir (نویسنده‌ی مسئول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران shesampour@shirazu.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۵/۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۲/۱

DOI: 10.22099/JBA.2024.48892.4478

شاپا الکترونیکی: ۷۷۵۱ - ۲۹۸۰



COPYRIGHTS ©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

۱. مقدمه

چگونگی رابطه‌ی میان زن و مرد از آغاز زیست بشر در همه‌ی فرهنگ‌ها موضوعی چالش‌برانگیز بوده است. میل جنسی در نقش عامل اثرگذار در تولیدمثل انسان و پیدایش خانواده، همواره از مهم‌ترین ارکان سیر مراحل زندگی او از دوران بلوغ تا سن پیری است؛ اما به موازات میل جنسی، موضوع عشق و رابطه‌ی عاشقانه میان زن و مرد نیز مطرح می‌شود. ویل دورانت (will Durant) رابطه‌ی عاشقانه را به هیچ‌وجه عاملی عمومی برای تشکیل خانواده و بقای بشر نمی‌داند و ازدواج‌های عاشقانه را امری نادر و غیرمعمول و «مختص به قشر مرفه» می‌خواند؛ زیرا از دیرباز بیشتر ازدواج‌ها در تاریخ زناشویی بشر برپایه‌ی نیاز خانواده‌ها و به صورت قراردادی بوده است (Durant, 1954:43). انسان به دلیل ماهیت و سرشت پیچیده‌اش عشق و رابطه‌ی جنسی را یا با هم آمیخته یا یکی را بر دیگری ترجیح داده و شگفت اینکه هیچ‌گاه نتوانسته از این دو دل بکند. یکی از مشهورترین فیلسوفان غرب که به صراحت به عشق میان زن و مرد می‌پردازد، آرتور شوپنهاور (Arthur Schopenhauer)، فیلسوف آلمانی اواخر قرن نوزدهم، است. «او توانست بر افکار متأخرین نظریه‌پردازی چون زیگموند فروید، فردریک نیچه، توماس مان و لودویگ ویتگنشتاین سایه بیفکند» (Janaway, 2006:1). داروین (Darwin)، زیست‌شناس جنجالی انگلیسی، نیز در مواردِ مهرورزی گونه‌ها در بقای نسل، به برخی افکار شوپنهاور اشاره می‌کند (Darwin, 1901:893). یادآوری می‌شود که شوپنهاور نمونه‌ی بارزی از نهضت بدبینی فلسفی (Cynicism) و منفی‌گرایی (Pessimism) را در دوره‌ی خود بنیان می‌گذارد و در نهایت بسیاری هم از وی تأثیر می‌پذیرند. هم‌زمان او از نخستین فیلسوفان اروپایی است که به فلسفه‌ی شرق هم تمایل جدی نشان می‌دهد (Cartwright, 2010:268). او تا آخر عمر ازدواج نمی‌کند و با اینکه مخالف ازدواج نیست، ارزش ابرمردان را، تحت تأثیر آیین بوداییان، در برائت و گریز از نیازهای مادی و جنسی و زیستن در مراقبه و تفکر و انزوا می‌داند (رک. همان).

۱.۱. هدف و پرسش پژوهش

هدف پژوهش حاضر، بررسی میزان انطباق داستان خسرو و شیرینِ پرونده‌ی ذهن توانای نظامی، با نظریات فلسفی شوپنهاور درباره‌ی مقاصد رابطه‌ی عاشقانه در هر مرحله از روایت این عشق است. پرسش پژوهش بر همین اساس عبارت است از: آراء شوپنهاور درباره‌ی عشق میان دو شخصیت خسرو و شیرین در منظومه‌ی نظامی با همین نام، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟

۱.۲. روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به مطالعه‌ی نوشته‌های شوپنهاور درباره‌ی عشق می‌پردازد و مجموعه‌ای از ابزار نظری را فراهم می‌آورد و هم‌زمان با دقت خوانی منظومه‌ی خسرو و شیرین، مراحل مهم این رابطه‌ی عاشقانه را از شعر نظامی نبرداری و معرفی می‌کند. در قدم بعدی مراحل عشق خسرو با شیرین براساس ابزار مبانی نظری برگرفته از شوپنهاور تحلیل می‌شود. ما در این تحلیل، استدلال فلسفی و هرمنوتیکی را جایز نمی‌دانیم و تنها نص متن روایت را مبنا قرار می‌دهیم. به عبارتی دیگر، به نظر نگارندگان در مواردی که در متن خسرو و شیرین قرینه‌های آشکاری برای یکی از مؤلفه‌های شوپنهاور نباشد، نباید با کمک استدلال منطقی برای آن مورد فلسفه‌بافی کرد یا به تأویل هرمنوتیکی شخصی از شعر دست یازید.

۳.۱. پیشینه‌ی پژوهش

حجم پیشینه‌ی پژوهش‌ها بر خسرو و شیرین نظامی چنان بزرگ است که در حوصله‌ی این مقاله نمی‌گنجد و به کتاب‌شناسی منجر می‌شود؛ اما با تمرکز بر موضوع عشق در مقالات پژوهشی، خلیل‌الهی و برج‌ساز (۱۳۹۵)، به بررسی عشق در خسرو و شیرین براساس دیدگاه‌های گیدنز (Giddens)، دانیو (Daninos) و ایوانز (Evans) می‌پردازند. تائبی و پورخالقی (۱۳۸۷)، رحمانی (۱۳۹۹)، واردی و حسین‌آبادی (۱۴۰۰)، هرکدام مثلث عشقی خسرو و شیرین را با تطبیق بر آثار دیگر تحلیل می‌کنند. شعبانزاده (۱۳۹۸)، به تلقی عرفانی نظامی از عشق می‌پردازد. سالمیان و دیگران (۱۴۰۰)، به استعاره‌های حوزه‌ی عشق در خسرو و شیرین می‌پردازند. اسفندیاری و دیگران (۱۴۰۲)، نیز تقابل قدرت و عشق در خسرو و شیرین را بررسی می‌کنند. در دایرةالمعارف اسلامی نیز دادبه (۱۳۹۸)، شیرین را در عاشقی، هم واقع‌گرا و هم آرمان‌گرا معرفی می‌کند. موضوع نظر شوپنهاور درباره‌ی معاشقه را تنها یک مقاله‌ی پژوهشی از حسینی و دیده‌وری (۱۳۹۶)، در قالب مقایسه‌ی نگاه عاطفی اسلام با نگاه غریزی شوپنهاور به زن بررسی می‌کند. ازسویی پژوهش‌های اندکی افکار شوپنهاور با ادبیات فارسی تطبیق داده‌اند. خورسندی و بهنام‌فر (۱۳۹۱)، در مقاله‌ای ملال را در اندیشه‌ی سنایی و شوپنهاور تحلیل می‌کنند. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رمضان‌لو (۱۳۹۰)، نیز نظر خیام را با شوپنهاور مقایسه می‌کند. در ادبیات انگلیسی کرمی (۱۳۹۸)، چندصدایی دو رمان ویرجینیا وولف (Woolf Virginia) را با دیدگاه شوپنهاور می‌سنجد. مشاهده می‌شود پژوهشی که هدف عشق این دو شخصیت عاشق‌پرورده‌ی نظامی را از نگاه فلسفی «میل به زیستن» شوپنهاور، یا هر فیلسوفی دیگری، تحلیل کند، در منابع داخلی و خارجی سابقه ندارد.

۲. مبانی نظری

درباره‌ی ماهیت عشق و انواع آن سخن فراوان است. برخی از منتقدان خسرو و شیرین، عشق خسرو را همانند شیرویه، فقط «هوس‌آلود» و عشق شیرین را «خردمندانه» می‌دانند (رک. ریاضی، ۱۳۸۵: ۶۹). برخی نیز مرحله‌ی نهایی عشق خسرو به شیرین را «عرفانی» می‌نامند: «عشقی که در ابتدا زمینی و هوسناک است؛ ولی بعد از گذشت زمان، به عشق عرفانی تبدیل می‌شود» (خلیل‌الهی و برج‌ساز، ۱۳۹۵: ۱۰۸) یا کل رابطه‌ی بین خسرو و شیرین را عشق «کمال‌یافته‌ی عارفانه» معرفی می‌کنند (رک. همان: ۱۱۲). ازسویی «درعشق عرفانی، معشوق آن وجودی نیست که خال و زلف و لبش باعث زیبایی او باشد، معشوق ازلی و ابدی است و به عشق ناتمام عاشق نیازی ندارد» (محمودی، ۱۳۹۲: ۱۲۷)؛ درنتیجه استفاده از واژه‌ی عرفانی که اغلب در آثار متصوفه به رابطه‌ی بین فرد و خداوند اشاره می‌کند، برای عشق زمینی و مادی، شبهه‌برانگیز است و مخاطب را سردرگم می‌کند. برخی نیز چون ملاصدرا این عشق را «نفسانی» می‌نامند. ملاصدرا می‌گوید: «عشق نفسانی که از مشابَهت و مشاکلت جوهری میان نفس عاشق و نفس معشوق پدید می‌آید و عشق حیوانی که مبدأ آن شهوات بدنی و لذات بهیمی است، در این عشق صرفاً توجه به ظاهر معشوق است و عاشق چیزی جز شکل و رنگ نمی‌بیند؛ اما عشق نفسانی از لطافت و پاکیزگی نفس ناشی می‌شود، این عشق نفس ازجمله فضایل انسانی است و راهی است که آسان به معشوق می‌رسد» (ستاری، ۱۳۸۲: ۳۶۲).

درنهایت به‌دلیل بار منفی واژه‌ی «نفسانی»، به‌نظر نگارندگان صحیح‌تر است که این نوع محبت متعالی و ورای غریزه‌ی بین زن و مرد را عشق «معنوی» نامید.

در ادبیات فرهنگ غرب نیز روابط عاشقانه‌ی دیرفرجام یا نافرجام تا اواسط قرن نوزدهم و پایان دوره‌ی رمانتیسم موردتوجه قرار داشت (McGann, 1985:98)؛ اما دلیل و محرک و چرای فلسفی این روابط عاشقانه کمتر موردتوجه بود. از اواسط قرن هجدهم میلادی با شروع انقلاب صنعتی اروپا و پیشرفت علوم طبیعی، عصر روشنفکرمانه‌ی علوم انسانی نیز آغاز شد؛ سپس در ابتدای قرن نوزدهم، روان‌شناسی به‌عنوان یک علم نوین رسمیت یافت و اثرات عمیقی بر فلسفه و سایر علوم انسانی بر جای گذاشت (Ash, 1982:12). ازسویی آلمان به‌نوبه‌ی خود کمی پس از انگلستان و فرانسه، در اواسط قرن نوزدهم تبدیل به یک کشور صنعتی شد (Haber, 1958:28). هم‌زمان نگاه اروپا به نقش زن در خانواده در حال تغییر بوده، طلاق رایج شده بود (Ritzer, 2007:120). در بافت این دوران است که فیلسوفی چون شوپنهاور آلمانی با پیدایش فضای ناامیدی متأثر از اروپای مدرن صنعتی، سؤالات جدیدی همچون جنسیت و عشق غریزی را وارد فلسفه می‌کند. او درباره‌ی هدف زیبایی‌شناسی زن و مرد و رابطه‌ی عاشقانه، آراء قابل تأملی را مطرح می‌کند. «آدمی بسیار غافلگیر می‌شود که میل جنسی که نقش بسیار اساسی را در زندگی بشر بازی می‌کند، تاکنون عملاً توسط فیلسوفان به فراموشی سپرده شده است و [اکنون] در برابر ما به‌عنوان خام‌مایه‌ای دست‌نخورده قرار گرفته است» (Schopenhauer, 1969 b:532). شوپنهاور به نیرویی متمرکز و متعالی در وجود همه‌ی انسان‌ها باور دارد که آن را «میل به زیستن» (Wille Zum Leben) می‌نامد. او میل به زیستن را قدرت کوری می‌خواند که نه‌تنها بر اعمال فرد، بلکه بر تمامی تصمیمات هوشمندانه و درنهایت تمام پدیده‌های قابل درک یک انسان، سیطره و نظارت دارد (Schopenhauer, 1969 a:380). درعین‌حال شوپنهاور عشق را ناچیز نمی‌شمرد، برعکس آن را نیرویی بسیار عظیم می‌داند که به‌صورت نادیده در نهاد بشر نهفته است تا بقای نسل او را تضمین کند: «هدف غایی همه‌ی روابط عاشقانه... مهم‌تر از هر هدف دیگری در زندگی یک انسان است و به همین دلیل، جدیت عمیقی که فرد عاشق با آن [این هدف را] تعقیب می‌کند، ارزشش را دارد. نتیجه‌ی آنچه با این [هدف] به‌دست می‌آید، چیزی نیست به‌جز [تضمین] تولید نسل بعدی» (Schopenhauer, 1969 b:534). او می‌گوید که این میل در نسل جوان جامعه همیشه بسیار قوی‌تر است: «تمام روابط عاشقانه به‌تنهایی ریشه در تحریک غریزه دارند... در کنار میل به زیستن، [میل عاشقانه] خود را به‌صورت قوی‌ترین و فعال‌ترین تمام انگیزه‌ها نشان می‌دهد و بلافاصله نیمی از توان و افکار نیمه‌ی جوان بشریت را در بر می‌گیرد. این مهم تقریباً هدف نهایی همه‌ی تلاش‌های یک انسان در طول زندگی [بزرگسالی] است» (همان: ۵۳۳).

شوپنهاور برای هر عشقی پایانی در نظر می‌گیرد و تعالی عشق را از شور غنایی به حزن تراژدی می‌رساند: «این تحریک [ناشی از میل به زیستن] به‌خودی‌خود می‌تواند به‌عنوان آبژه‌ی نگاه متمایل دو معشوق به هم در نظر گرفته شود. آنان خالصانه‌ترین تجلی «میل به زیستن» هستند و آن را تأیید می‌کنند. اینجا همه‌چیز چقدر لطیف و نازک است! [این نیرو] میل به خوشبختی دارد و به تفریح در سکوت و لذت‌های متعادل برای خود و برای همه‌ی [انسان‌ها]. این پیرنگ آناکرون (Anacreon) است؛ در نتیجه با جذابیت و تملق، راه خودش را به منصه‌ی حضور باز می‌کند؛ اما هنگامی که در زندگی حضور می‌یابد، غم است که جنایت را معرفی خواهد کرد و جنایت، غم بیشتر را [می‌آفریند] و دهشت و تخریب، صحنه را فراخواهند گرفت. این پیرنگ آیسخولوس (Aeschylus) است [در صحنه‌ی زندگی]» (همان: ۵۶۹). شوپنهاور که تمام عمر به‌تنهایی زیست، پدیده‌ی عشق زناشویی را از بیرون زناشویی تحلیل می‌کند (Janaway, 2006:348). مهم‌ترین اثر مکتوب او، کتابی دو جلدی بر محور نیروی محرک «میل به زیستن» است که

جهان همچون اراده و باز نمود (*The World as Will and Representation*) نام دارد و به هستی‌شناسی و درد و رنج انسان بودن و هنر و تفکر و تشریح مواردی چون عشق متعالی و ازدواج و تولید مثل می‌پردازد. متمم چهل و چهارم از جلد دوم این کتاب، متافیزیک عشق جنسی (*The Metaphysics of Sexual Love*) نام دارد که مبانی اعتقاد فلسفی شوپنهاور به اهداف رابطه‌ی عاشقانه‌ی زن و مرد را مطرح می‌کند. باتوجه به اهمیت اثرگذاری دیدگاه‌های این اندیشمند در غرب، در ادامه کوشیدیم تا چند مؤلفه‌ی مهم موردنظر او از کتابش تلخیص شود تا بهتر بتوانیم آن‌ها را با نگاه نظامی مقایسه و تبیین کنیم.

۲. ۱. ویژگی‌ها و مؤلفه‌های عشق‌ورزی از نگاه شوپنهاور

۲. ۱. ۱. تولید مثل برای نسل‌های آینده (حفظ بقا)

شوپنهاور اهمیت بقای نسل بعدی را به‌حدی مهم می‌داند که همه‌ی «زیبایی دلبران» و «شیفتگی عاشقان» را مرهون دستان توانمند طبیعت در احقاق این موضوع دانسته، زیرکی طبیعت را در این باب می‌ستاید (1969 Schopenhauer, b:534).

۲. ۱. ۲. عاشقی براساس ویژگی‌های ظاهری

او باور دارد که عالی‌ترین تناسب زن و مرد برای یکدیگر، ویژگی‌های ظاهری است: «به‌کلام دیگر، معشوق به‌نحو خاص‌تری [برای عاشق] مناسب است، به‌واسطه‌ی کیفیت خواص و ویژگی‌هایی که دارد و با آن ویژگی‌ها او را متمتع می‌سازد... به‌طور کلی گرایش عاشقانه در ارتباط مستقیم با سلامت، قدرت، زیبایی، و جوانی قرار می‌گیرد» (همان: ۵۳۵) و در نتیجه ادعا می‌کند که «جوان بودن به‌تنهایی، حتی علی‌رغم زیبا نبودن، همیشه جذاب است» (همان: ۵۴۲)؛ چون جوانی برای تولید مثل مناسب‌تر است. چکیده‌ی نگاه او درباره‌ی معیارهای زیبایی زنانه عبارت‌اند از: داشتن چانه‌ای برجسته، چشمان درشت، دهان کوچک، پاهای کوچک و اندامی نه‌خیلی چاق (رک. همان: ۵۴۴). شوپنهاور با تأکید بر کم‌تأثیر بودن زیبایی چهره‌ی مرد برای زن، ویژگی‌هایی مانند قدرت، تندرستی، جوانی و اندام عضلانی مرد را برای زن جذاب می‌داند (رک. همان). او باور دارد زن و مرد فقط با قبول ویژگی‌های ظاهری واقعاً عاشق می‌شوند. گفتنی است استدلال شوپنهاور برای اثبات این موضوع، کمتر فلسفی و بیشتر براساس تجربه‌های شخصی و فرهنگ غالب جامعه‌ی اواخر قرن نوزدهم است؛ البته در کمتر از چهل سال پس از مرگ او در آلمان نازی، تفکری مشابه با نوشته‌های این فیلسوف آلمانی درباره‌ی معیار زیبایی و خلوص نژادی مدون شده، نمود اعتقادی پیدا می‌کند. از نظر نگارندگان چنین گرایش‌هایی بیشتر ریشه‌ی جامعه‌شناختی در مطالعات فرهنگی دارند.

۲. ۱. ۳. توهم عاشق نسبت به توان معشوق در خوشبخت کردن

این اندیشمند تأکید می‌کند که مانند دیگر موارد غریزی، «حقیقت، بر چهره‌ی خود نقاب توهم می‌زند تا به اصل میل [به زیستن] دست یازد. یک توهم شهوانی، مرد را متقاعد می‌سازد که در کنار زنی که زیبایی‌اش برای او بیش از دیگران جذاب است، لذت بیشتری را تجربه خواهد کرد... متعاقباً او توهم می‌کند که تلاش‌ها و فداکاری‌هایش برای رسیدن به کامیابی خودش است، غافل از اینکه صرفاً برای بقای نسلی بی‌عیب و نقص می‌کوشد» (همان: ۵۴۰).

۲. ۱. ۴. خودخواهی عاشق: هدف نهایی معاشقه

شوپنهاور معتقد است تمایل فراوان عاشقانه «یاد گرفته است که چگونه نقاب تحسین و تحیب یک مفعول را بر چهره بزند تا بتواند خودآگاه فاعل [خویش] را فریب دهد» (همان: ۵۳۵). او دلیل این باور را این‌گونه تبیین می‌کند که در فرهنگ بشری، عاشق هرگز به پاسخ‌گویی معشوق یا حتی محبت متقابل او بسنده نمی‌کند و تا به اصطلاح از او کام نگیرد عشقش فروکش نخواهد کرد. در نگاه شوپنهاور «در قلمرو بی‌پایان غریزه‌ی نوع، عشق هرچه بیشتر بر فرد معینی متوجه و متمرکز شود و زمینه‌ساز خودخواهی بزرگ‌تری گردد، آتش سوزان‌تری خواهد داشت؛ زیرا گاهی تشکیل و ترکیب جسمانی دو نفر از جنس مختلف به‌حدی متناسب و به‌حدی برای آمیختگی و تصفیه‌ی نسل مفید است که ناچار آنان لازم و ملزوم یکدیگر واقع می‌شوند... و مأموریتشان برای تکمیل نسل، جنبه‌ی بسیار نجیب و رفیعی پیدا می‌کند» (لیقوانی، ۱۳۱۳: ۷۶۹).

۲. ۱. ۵. تغییر در شدت و حرارت عشق در برابر حضور همیشگی غریزه

او برای عشق غریزی، مراتبی را در نظر می‌گیرد: «دو حد نهایی [طیف] آن در هر عشقی، غریزی یا معنوی هستند؛ اما درواقع همه [انواع عشق] یک چیزند. هرچه ترکیب آن زن و مرد مناسب‌تر باشد، درجه‌ی شدت عشق آن دو نیز بیشتر می‌شود» (Schopenhauer, 1969 b:535). توضیح بیشتر اینکه شوپنهاور عشق معنوی و آرمان‌گرایانه‌ی زن و مرد را نیز درنهایت بر مبنای غریزه‌ی تولیدمثل می‌داند. به بیان دیگر، باور دارد که در عشق معنوی نیز همیشه تمایل ناخودآگاه غریزی حضور دارد.

۲. ۱. ۶. تفاوت میان نوع عشق در وجود مرد و زن

شوپنهاور با تأکید بر ناپایداری مردان در عشق و پایداری زنان در آن می‌گوید: «عشق مرد به زن، از لحظه‌ی وصال به‌طرز قابل محسوسی کاهش پیدا کرده، تقریباً هر زن دیگری بلافاصله برایش از معشوقی به‌دست‌آورده جذاب‌تر می‌شود. او مشتاق به تنوع است؛ اما عشق یک زن از همان لحظه‌ی [وصال] افزایش می‌یابد. این نتیجه‌ی هدف طبیعت است که به‌سوی بیشترین حالت ممکن افزایش نسل و نگهداری آن تمایل دارد» (همان: ۵۴۲).

۲. ۱. ۷. ویرانگری عشق

از نگاه این صاحب‌نظر عشق توان ویران کردن سرمایه‌هایی مانند سلامتی، دارایی و مقام و حتی خوشبختی را دارد، «ازآنجاکه خوشبختی [در ذهن عاشق] تنها در رسیدن به معشوق تصور می‌شود، فرد عاشق به سایر داشته‌های خود بی‌اعتنا شده، اصلاً به آن‌ها توجهی نمی‌کند و داشتن یا نداشتن آن‌ها [برای او] فرقی ندارد. همه‌ی توجه او به معاشقه‌ی پیش‌رو و رسیدن به وصال است و در این راه اغلب مفلس می‌شود» (همان: ۵۳۴).

۲. ۱. ۹. گشندگی عشق

شوپنهاور با تمرکز بر میل فراوان انسان به ادامه‌ی نسل، باور دارد که عشق «کم‌کم به اشتیاقی تبدیل می‌شود که از هر رفتار شدید بشری پیشی می‌گیرد. آن‌گاه [فرد عاشق] تمامی تأمل‌ها و منطق‌ها را نادیده گرفته و بر موانع [وصال]، با قدرت و پایداری عجیبی فائق می‌آید تا حدی که برای تحقق آن، حاضر است حتی جان خود را بدون هیچ درنگی به خطر بیندازد. وقتی آن ارضا حاصل نشود، زندگی [فرد عاشق]، بهایی است که حقیقتاً پرداخت می‌شود» (همان: ۵۳۲).

۳. بررسی رابطه‌ی عاشقانه‌ی خسرو و شیرین

برپایه‌ی هشت مؤلفه‌ی پیش گفته از نگاه شوپنهاور، اکنون مراحل عشق خسرو و شیرین در روایت و نگاه نظامی را بررسی و مقایسه می‌کنیم. پیش از آن، ذکر چند نکته ضروری است؛ نخست نگاه کلی نظامی به عشق:

مراکز عشق به ناید شعاری	مبادا تا زیم جز عشق کاری
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی خاک عشق آبی ندارد...
طبایع جز کشش کاری ندانند	حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بی‌نش	به عشق است ایستاده آفرینش

(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۴)

همان‌گونه که در این ابیات به‌روشنی دیده می‌شود، نظامی نگاهی بسیار گسترده به مفهوم عشق دارد و هرگونه میل و کششی را عشق می‌داند؛ بر همین اساس در این پژوهش، متن خسرو و شیرین و ذکر شدن موضوع عشق زن و مرد ازسوی نظامی (راوی متن) مبنای پژوهش است نه تأویل هرمنوتیکی شعر به انواع دیگر عشق. گفتنی دیگر این است که برای آسان‌تر شدن مقایسه‌ی نگاه نظامی و شوپنهاور در پایان هر مرحله، کوشش شده در هر جدول به‌صورت روشن و بدون هیچ تأویلی شباهت‌ها و تفاوت‌های هر دو نگاه ذکر شود. نکته‌ی آخر اینکه اگر در متن برای نمونه اشاره‌ای به هدف تولیدمثل نشده است، در جدول به‌جای نوشتن استدلال‌های شاید و اگر و نامعلوم و... نتیجه‌ی «نه» را در نظر می‌گیریم.

۳. ۱. نادیده‌دل‌بستن: وصف شیرین و نقاشی تصویر خسرو

در آغاز داستان شاپور، ندیم خسرو، با به‌تصویرکشیدن جزئیات ظاهری شیرین، خسرو را به او علاقه‌مند می‌کند. در این قسمت، یک زن زیبا در یک متن طولانی بالغ بر پنجاه‌وپنج بیت ترسیم می‌شود و هیچ سخنی از اخلاق یا علم یا شخصیت شیرین به میان نمی‌آید (رک. همان: ۵۴). پس از آن، خسرو شب و روز در فکر آن توصیف با خیال شیرین نزد عشق می‌بازد و از آن‌سو شیرین به‌کمک نقاشی زیبا و مانی‌وار شاپور هنرمند، از ولیعهد جذاب ایران به‌نام خسرو آگاه می‌شود: شاپور سه‌بار تصویر خسرو را در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت فضاسازی داستان، بر سر راه شیرین قرار می‌دهد (رک. همان: ۴۰-۷۳). در هیچ‌یک از ابیات بالا، نظامی سخنی از هدف بقا نسل در نگاه خسرو نمی‌گوید؛ درحالی‌که پیش از زایش خسرو، پدر او، هرمز، از خدا فرزند می‌خواهد. همچنین قابل‌توجه است که شیرین نیز احساس نیاز به داشتن فرزند ندارد. میزان اهمیت زیبایی ظاهری طرف مقابل، برای هر دو شخصیت زن و مرد برجسته‌سازی شده است؛ شیرین از عشق غریزی به سیمای یک مرد ناشناس در نقاشی، سه مرتبه مجذوب او و حتی از خود بی‌خود می‌شود تا اینکه شاپور به او می‌گوید که این تصویر خسرو، ولیعهد ایران، است. بار اول شیرین برای چند ساعت به تصویر خیره می‌شود:

بیاوردند صورت پیش‌دل‌بند	بر آن صورت فرو شد ساعتی چند
نه دل می‌داد از او دل‌برگرفتن	نه می‌شایستش اندر بر گرفتن

به هر دیداری از وی مست می‌شد به هر جامی که خورد از دست می‌شد

(نظامی، ۱۳۱۳: ۶۰)

بار دوم، احوال شیرین باز هم وصف عشق غریزی یک زن است به جمال یک مرد ناشناس، بدون هیچ اطلاعی از معنویات و اخلاق و رفتار او (رک. همان: ۶۲)

و بار سوم، عشق به صورت و ظاهر آن مرد ناشناس به نهایت خود می‌رسد و از هر رهگذری می‌پرسد که صاحب این تصویر کیست:

بسی پرسیده شد پنهان و پیدا نمی‌شد سرّ آن صورت هویدا
تن شیرین گرفت از رنج سستی کز آن صورت ندادش کس درستی

(همان: ۶۴)

عشق زنانه‌ی شیرین به خسرو و پافشاری او بر آن تا سرحد رنجوری بدنی و در مقابل سخن نگفتن نظامی از چنین واکنشی ازسوی خسرو، شباهت‌هایی را میان نگاه نظامی و شوپنهاور نشان می‌دهد.

درباره‌ی خودخواهی، خسرو با اندیشه‌ی گفته‌های شاپور به او دستور می‌دهد که چنین بت زیبایی را برای او بیاورد:
ترا باید شدن چون بت پرستان به‌دست آوردن آن بت به‌دستان

(همان: ۵۵)

و شیرین با دیدن تصویر خسرو، او را خودخواهانه برای آرامش و کام دلش می‌خواهد:

بدان بت‌پیکران گفت آن دلارام کز این پیکر شدم بی‌صبر و آرام

(همان: ۶۴)

در این مرحله، هیچ واژه یا قرینه‌ای برای عشق معنوی مشاهده نمی‌شود و همه‌ی موارد فقط بر زیبایی ظاهری و تمتع غریزی دلالت دارند؛ برای نمونه:

شب‌افروزی چو مهتاب جوانی سیه چشمی چو آب زندگانی...
حدیثی و هزار آشوب دل‌بند لبی و صد هزاران بوسه چون قند

(نظامی، ۱۳۱۳: ۵۲)

در متن هیچ نشانه‌ای از افول علاقه‌ی خسرو حین پای‌بندی شیرین مشاهده نمی‌شود؛ همچنین باختن دارایی یا مرگ، نامربوط است. در جدول زیر، نتیجه‌ی تحلیل این مرحله مشاهده می‌شود.

جدول شماره‌ی ۳. ۱. نادیده دل‌بستن

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل / پای‌بندی	باختن همه‌چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	نه	بله	نه	بله	بله	نه / نه	نه	نه
شیرین	نه	بله	بله	بله	بله	نه / نه	نه	نه

۲.۳. دیدار دو ناشناس: خسرو با شیرین در چشمه

خسرو در راه، خسته به چشمه‌ای فرود می‌آید؛ اتفاقاً شیرین که از مهین بانو گریخته است تا برای دیدن خسرو به مدائن برود، در آنجا مشغول آب‌تتی است. این دو هنوز در روایت برای هم ناشناس هستند. خسرو مدتی از سر تحسین به او خیره می‌شود و شیرین با دیدن او به سرعت بیرون می‌آید و می‌گریزد (رک. همان: ۷۳-۸۸).
در این مرحله نیز هیچ سخن و نشانه‌ای از میل به بقا نسل و تولیدمثل دیده نمی‌شود. ازسویی خویشتن‌داری خسرو نسبت به زن زیبای داخل چشمه، شایسته‌ی درنگ است؛ اما پس از گریختن شیرین، خسرو با خودخواهی افسوس می‌خورد که چرا از سر نادانی، از او کام نگرفته است:

بهاری یافتم زو بر نخوردم فراتی دیدم و لب تر نکردم
به نادانی ز گوهر داشتم چنگ کنون می‌بایدم بر دل زدن سنگ

(نظامی، ۱۳۱۳: ۸۶)

او به سرزنش خود تا بیست و چهار بیت ادامه می‌دهد و با خودخواهی فراوان، حتی می‌گوید:
نصیحت بین که آن هندو چه فرمود که چون مالی بیابی زود خور، زود

(همان: ۸۷)

شیرین نیز با خودخواهی خود کشمکش دارد؛ زیرا از ظاهر خسرو ناشناس خوشش آمده است:
هوای دل رهش می‌زد که برخیز گل خود را بدین شکر برآمیز

(همان: ۸۴)

اما نخستین رگه‌های پاک‌دامنی و چیرگی بر هوس و غریزه، در یک تک‌گویی درونی غیرمستقیم (Monologue) ازسوی شیرین در روایت دیده می‌شود:

دگر ره گفت از این ره روی برتاب روا نبود نمازی در دو محراب
ز یک دوران دو شربت خورد نتوان دو صاحب را پرستش کرد نتوان
مرا به کز درون پرده بیند که بر بی‌پردگان گردی نشیند

(همان)

شیرین سرانجام خوشبختی کامل خود را در رسیدن به شاه جوان که در تصویر دیده است می‌بیند (رک. همان). درواقع پای‌بندی آگاهانه و ارادی شیرین به خسرو از همین نقطه آغاز می‌شود؛ اما خسرو پای‌بند نیست و از تعلل خود و گریختن پری‌رو که نمی‌داند شیرین است، بسیار پشیمان می‌شود و حتی از تصویر نخستین هم یادی نمی‌کند (رک. همان: ۸۸).

وصف زیبایی ظاهری در این مرحله از روایت به اوج خود می‌رسد. تمایلات همه‌گریزی است و راوی آشکارا از واژه‌ی اندام برای توصیف ویژگی‌های صحنه بهره می‌گیرد:

همه چشمه ز جسم آن گل‌اندام گل‌بادام و در گل مغز بادام

(همان: ۸۱)

در متن هیچ نشانه‌ای از افول علاقه‌ی خسرو حین پای‌بندی شیرین دیده نمی‌شود. درواقع خسرو هم زیبایی صاحب‌تصویر و هم زیبای حاضر در چشمه را برای خودش می‌خواهد.

جدول شماره‌ی ۳.۲. دیدار دو ناشناس

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل / پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	نه	بله	نه	بله	بله	نه / نه	نه	نه
شیرین	نه	بله	بله	بله	بله	نه / بله	نه	نه

۳.۳. دیدار دو آشنا (خسرو با شیرین در شکارگاه موقان و کاخ مهین‌بانو)

شیرین به مدائن می‌رود و خسرو به قصر مهین‌بانو در ارمن، بی‌خبر از هم و در انتظار وصال در دورانی که چندماه طول می‌کشد. پیش از قرار وصال، پدر خسرو می‌میرد و او شاه می‌شود و باز دیدار میسر نمی‌شود؛ سپس خسرو از تخت شاهی به موقان می‌گریزد تا در شورش مخالفان سلطنت خود کشته نشود. سرانجام این دو آگاهانه در موقان ملاقات می‌کنند. مهین‌بانوی میزبان، فرمانروای ارمن که از تمایل این دو جوان آگاه است، از شیرین عهد می‌گیرد که فقط در ازای ازدواج دائم، مهر و آغوش خود را در اختیار شاه جوان قرار دهد. خسرو بارها در این روزها با شیرین به بزم و عیش و چوگان و شکار می‌رود؛ ولی هربار که از او کام‌جویی می‌کند، با امتناع شیرین مواجه می‌شود. سرانجام از او دل می‌کند و سرخورده و آزرده‌خاطر، از ارمنستان به روم (ترکیه امروزی) می‌رود (رک. همان: ۸۸-۱۵۷).

شیرین خوشبختی خود را منحصر به خسرو می‌بیند؛ اما خسرو خوشبختی‌اش را در انحصار بودن با شیرین نمی‌داند. «وقتی شیرین به مشکوی مدائن می‌رسد، از همه‌کس و همه‌جا سراغ خسرو را می‌گیرد و در پی یافتن خسرو است... اما خسرو وقتی به ارمن می‌رسد، در دربار مهین‌بانو به عیش و نوش می‌نشیند؛ نه از شیرین سراغی می‌گیرد و نه از فرستاده‌ی خود شاپور» (دُرپر و فاطمی، ۱۳۸۸: ۶۴). هدف ازدواج و تولیدمثل در این مرحله برجسته می‌شود. مهین‌بانوی باتجربه این حقیقت را می‌داند که تنها راه پای‌بند نگهداشتن خسرو، باوجود کنیزان زیبای حرمسرایش، دست نیافتن به کام‌جویی آسان از شیرین است:

شنیدم که ده هزارش خوب‌رویند همه شکرلب و زنجیرمویند...
 فرومائند ترا آلوده‌ی خویش هوای دیگری گیرد فرا پیش...
 بلی، گر دست بر گوهر نیابد سر از گوهر خریدن بر نتابد

(همان: ۱۲۰)

اهمیت زیبایی ظاهری و عشق غریزی برای خسرو، با داشتن ده‌هزار خوب‌روی در روایت تثبیت می‌شود. ازسویی خسرو با این واقعیت روبه‌رو می‌شود که کامیابی فیزیکی بدون ازدواج حاصل نخواهد شد؛ در این مقطع می‌توان از نگاه شوپنهاور نتیجه گرفت که خسرو هنوز عاشق شیرین نیست؛ زیرا هوس و اشتیاق وی بدون تمتع جنسی، بلافاصله فروکش می‌کند؛ درنهایت خودخواهی و خشم او غالب می‌شود و شیرین را ترک می‌گوید.

شه از راه شکیبایی گذر کرد شکار آرزو را تنگ‌تر کرد...

از آن گرمی ز شه پرهیز کردی ز پیش شه به تندی خیز کردی...
ملک را گرم کرد آن آتش تیز چنانک از خشم شد بر پشت شب‌دیز

(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۴۲-۱۵۷)

شوینهاور پیش‌بینی می‌کند که باید در چنین شرایطی، توهم عاشق دوجندان شود و میل به تولید نسل، او را وادار به باختن همه چیز و تن دادن به رضای معشوق کند؛ اما خسرو چنین نمی‌کند؛ بلکه برای حفظ تاج و تخت و وصلتی سیاسی، از آن دیار به روم می‌رود. خسرو از انحصار خوشبختی به شیرین خیلی زود دست می‌کشد و در اوج خودخواهی، عشقش افول می‌کند.

اما پای‌بندی شیرین به ازدواج رسمی در جهت تولید نسل و دودمان و مهرورزی در ازای مهر و کابین مرسوم است. این مورد کاملاً با نظر شوینهاور مطابقت دارد. نکته‌ی باریکی که در اینجا وجود دارد، شروع پروراندن بن‌مایه‌ی ناملموس وجه تمایز فرهنگ ایرانی در تعریف «مشروع» رابطه‌ی عاشقانه، در غایت پاک‌دامنی و ناموس‌داری برای شیرین است که نظامی با استادی تمام آن را به صورت زیرساخت این معاشقه که در روساخت خود غنایی می‌نماید، وارد می‌کند و در تحکیم این درون‌مایه‌ی کهن اعتقادی- فرهنگی، با کنایه‌ی «دانه‌ی پاک در گل ریختن»، باردار کردن مشروع را به روشنی مطرح می‌کند:

چو دهقان دانه در گل پاک ریزد ز گل گر دانه خیزد، پاک خیزد

(همان: ۱۱۹)

درواقع چنین پاک‌دامنی در فرهنگ شیرین، تضمین‌کننده‌ی ازدواج و درنهایت هدف تولیدمثل است. زنان خانواده‌ی شیرین نیز چنین فرهنگی دارند: «مهین بانو که نژاده و بازمانده‌ی خاندان شاهی بود، خود نیز از هر آلودگی پاک بود... به همین دلیل هم بود که شیرین را سفارش به پاک‌دامنی می‌کرد» (کرمی، ۱۳۸۹: ۱۵۳). حتی وقتی که تحمل لابه‌ها و ابراز نیازهای خسرو به کام‌جویی برای شیرین که او نیز خواهان خسرو است، بسیار سخت می‌شود، در برابر بدنام شدن و تهمت به بی‌ناموسی، دردِ ردّ خواش خسرو را می‌پذیرد و از خود واکنشی نشان نمی‌دهد. در این مرحله از روایت با اینکه هدف تولیدمثل شوینهاور هنوز درباره‌ی شیرین صدق می‌کند؛ اما از دیدگاه وجه تمایز اخلاقیات نظامی، داستان معاشقه در زیرساخت خود با استمرار پاک‌دامنی شیرین، بار دیگر خویشتن‌داری و خوش‌نامی زن را برای رسیدن به ازدواجی مطابق آیین مذهبی به‌عنوان اصلی والا و پسندیده در فرهنگ منطقه‌ی ایران قدیم به نمایش می‌گذارد (رک. نظامی، ۱۳۱۳: ۱۵۲-۱۵۷)؛ اما وقتی شیرین بر ازدواج و هدف تولیدمثل اصرار می‌ورزد، تمایل خسرو به او افول می‌کند.

جدول شماره‌ی ۳.۳. دیدار دو آشنا

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل/ پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	نه	بله	نه	بله	بله	بله / نه	نه	نه
شیرین	بله	بله	بله	بله	بله	نه / بله	نه	نه

۴.۳. رنجش ادامه‌دار خسرو از شیرین و ازدواج با مریم

خسرو از تمکین نکردن شیرین می‌رنجد و به قصد پس گرفتن تاج و تخت و از روی سیاست و مصلحت وقت با مریم، دختر پادشاه روم، ازدواج می‌کند؛ اما در دل هنوز هوای شیرین دارد. خسرو از مریم اجازه می‌خواهد که شیرین را به حرمسرایش بیاورد؛ ولی ملکه‌ی رومی موافقت نمی‌کند (رک. همان: ۱۹۸-۱۵۷).

شیرین که عاشق خسرو است، تنها به ازدواج راضی می‌شود؛ اما خسرو که شاید به تعبیری هنوز کاملاً عاشق او نیست، برای ازدواج و تولید نسل با خاندان پادشاهی روم وصلت می‌کند تا به مقاصد سیاسی بازپس‌گیری تاج و تختش برسد. «خسرو شاید گاهی در دل هوس عشق شیرین کند؛ اما در عمل راه مصلحت و کشورداری را درپیش می‌گیرد» (سعیدی، ۱۳۹۱: ۵۳). با تعریف شوپنهاور که عاشق در آن برای وصال معشوق حاضر به ازدست‌دادن هر چیزی می‌شود، خسرو عاشق کامل نیست. علاقه‌ی خسرو به شیرین بیشتر غریزی است؛ اما نظامی که در نسخه‌ی خود از ماجرا به دنبال احقاق عشق جاودانه‌ی معنوی بین زن و مرد است، دلدادگی آن دو را زنده نگاه می‌دارد و مریم را عامل جدایی معرفی می‌کند؛ در صورتی که مدارک تاریخی، تعداد زنان حرمسرای خسروپرویز را بسیار زیاد اعلام می‌کنند (کریستن‌سن، ۱۳۴۵: ۴۸۵). نظامی از قسمت قبلی داستان، استادانه زیرساخت تمایل شیرین را از سرِ باور و صبرِ انسانی، بیش‌ازپیش به‌سوی عشق معنوی سوق می‌دهد. شیرین باوجود اینکه عاشق خسرو است، حاضر به ترک غفت و پاک‌دامنی و قبول رابطه‌ی نامشروع نیست؛ در نتیجه غم و اندوه ازدست‌دادن خسرو را به جان می‌خرد:

که چون شیرین ز خسرو باز پس ماند دلش در بند و جانش در هوس ماند...
شده ز اندیشه‌ی هجران یارش ز بحر دیده پرگوهر کنارش...
بسی در کار خسرو رنج دیدی بسی خواری و دشواری کشیدی

(همان: ۱۷۰)

نظامی برای شیرین، سه ویژگی خاص پاک‌دامنی، وفاداری و خردمندی را در نظر می‌گیرد (رک. ناصری و فرزاد، ۱۳۹۲: ۱۹۴). به نظر نگارندگان، استمرار و پافشاری شیرین بر پاک‌دامنی به یکی از بن‌مایه‌های اصلی این منظومه تبدیل می‌شود؛ البته نظامی هرازگاهی نشان می‌دهد که عشق غریزی هنوز اساساً در اعماق وجود شیرین به قوه‌ی خود باقی است:

گاهی دیو هوس می‌بردش از راه که می‌بایست رفتن بر پی شاه

(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۷۳)

مشاهده می‌شود که جدول این مرحله، از مرحله‌ی قبل تغییری نمی‌کند و همه‌ی شرایط روایت یکسان ادامه پیدا می‌کند.

جدول شماره‌ی ۴.۳. ادامه‌ی رنجش خسرو از شیرین و ازدواج با مریم

شخصیت	هدف	زیبایی	انحصار	خودخواهی	عشق	افول تمایل / پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	نه	بله	نه	بله	بله	بله / نه	نه	نه
شیرین	بله	بله	بله	بله	بله	نه / بله	نه	نه

۳.۵. سلطنت شیرین و عشق یک‌سویه‌ی فرهاد و فرزند آوردن مریم

پس از مرگ مهین‌بانو، شیرین بر تخت حکومت ارمن می‌نشیند. فرهاد کوه‌کن برای او جوی شیری در دل سنگ می‌تراشد و به او یک‌طرفه عشق می‌ورزد و فرهاد و خسرو بر سر کیفیت عشق بحث می‌کنند؛ اما پای‌بندی شیرین به عشق خسرو مدام بیشتر می‌شود تا جایی که نایب خود را بر تخت ارمن می‌نشانند و به امید دیدار خسرو بازهم به مدائن سفر می‌کند. در این میان، مریم برای خسرو فرزندِ پسر می‌زاید (رک. همان: ۱۹۸-۲۶۲).

در انگاره‌ی شیرین، حتی باوجود فرهاد جان‌برکف، هنوزکسی جز خسرو لایق همسری و خوشبختی او نیست. این قسمت روایت، منطبق با انحصاری شدن مطلق توهم عشق از دید شوپنهاور است. شیرین خودخواهی خود را نسبت به مریم، همسر خسرو، به شاپور اعلام و غیرمستقیم به خسرو گلایه می‌کند:

مرا ظن بود کز من برنگردی خریدار بتی دیگر نگردي

(نظامی، ۱۳۱۳: ۲۱۱)

اما وابستگی عاطفی شیرین تا حدی است که حکومت را رها می‌کند و برای دیدار خسرو به مدائن می‌رود. از دید شوپنهاور شیرین شروع می‌کند به ازدست‌دادن همه‌چیز در راه عشق و عاشقی دست‌ازجان‌کشیده را چون فرهاد که ممکن بود او را خوشبخت کند، فرومی‌گذارد. زاده شدن فرزند خسرو را نیز باید از لطمات سخت عاطفی به شیرین و درواقع باخت بزرگ او به شمار آورد؛ چون او به ازدواج و فرزنددار شدن از خسرو تمایل دارد؛ ولی از این خواسته دور می‌ماند.

شیرین هم خودخواهی می‌کند، حداقل نسبت به عشق فرهاد، چراکه درنهایت میل به ازدواج او با خسرو فقط برای بهبود زندگی خودش است. ازسویی او نسبت به خسرو هم خودخواه است و توان تحمل عاقبت ازدواج خسرو با مریم را ندارد:

گر آید دختر قیصر نه شاپور از این قصرش به‌رسوایی کنم دور

(همان: ۲۰۴)

علاقه‌ی خسرو به شیرین نیز از افول بازمی‌گردد؛ چون هم‌زمان در کنار مریم، دوباره به کامیابی از شیرین می‌اندیشد. دیدگاه شوپنهاور، باور مهین‌بانو را تأیید می‌کند و دلیل این بازگشت تمایل خسرو به شیرین را عدم‌تمتع کامل مرد از زن می‌داند؛ اما یادآوری می‌شود که هدف ما در این پژوهش، بررسی چگونگی عشق بین فرهاد و شیرین یا حتی با احتمال کمتر بین خسرو و مریم نیست؛ درنتیجه تحلیل این دو عشق انشعابی را فرومی‌گذاریم. در جدول زیر دو تفاوت نسبت به مرحله‌ی قبل حاصل می‌شود: یکی تمایل دوباره‌ی خسرو به شیرین و دیگری شروع فداکاری‌های شیرین و بی‌اعتنایی به داشته‌هایش که مهم‌ترینشان زمام حکومت ارمنستان است.

جدول شماره‌ی ۳.۵. سلطنت شیرین و عشق یک‌سویه‌ی فرهاد و فرزند آوردن مریم

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل/ پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	نه	بله	نه	بله	بله	نه / نه	نه	نه
شیرین	بله	بله	بله	بله	بله	نه / بله	بله	نه

۳.۶. مرگ فرهاد و مریم، کامجویی خسرو از شکر

در ادامه‌ی روایت، هر دو رقیبِ عشقیِ خسرو و شیرین، یعنی فرهاد و مریم، می‌میرند و نظامی، خسرو و شیرین را تنها و مستعدِ آغازی دوباره می‌سازد؛ اما این بار هم خسرو با شنیدن اوصافِ شکرِ زیبارو، به آن دختر سپاهانی متمایل می‌شود. این تصمیم او شیرین را بیشتر می‌آزارد؛ اما باز هم صبر پیشه می‌کند. خسرو پس از کامجویی با شکر، دوباره به یاد شیرین می‌افتد (رک. همان: ۲۹۶-۲۶۲).

خسرو درحالی‌که نمی‌تواند عشقِ غریزی به شیرین زیباروی را از یاد ببرد، تلاش می‌کند آتش درون خود را با یک زیباروی دیگر فرونشاند. بارزترین اصل شوپنهاور در اینجا، خودخواهی مطلق خسرو است که پر قدرت آشکار می‌شود و خصلت خودکامگی و هوسرانی شاهانه‌ی او را برجسته می‌کند:

ملک را درگرفت آن دلنوازی اساسی نو نهاد از عشق‌بازی...
سرش سودای بازار شکر داشت که شکر هم ز شیرینی اثر داشت

(نظامی، ۱۳۱۳: ۲۷۹)

کمی بعد، خسرو بیش‌ازپیش به شیرین می‌اندیشد و خود را برای کامیابی با او، حتی در کنار شکر، آماده می‌کند. از دیدگاه شوپنهاور، تمایل هم‌زمانِ خسرو به شکر و شیرین و شاید پیش از شکر، به مریم و شیرین، توجیه‌شدنی است؛ چون او «قانون چندهمسری در شرق را قبول داشته، باور داشت به‌جای خیانت‌های پنهانی، بهتر است قانون تک‌همسری را در غرب تغییر داد» (حسینی و دیده‌وری، ۱۳۹۶: ۶۸). خودخواهیِ شیرین نیز پابرجاست؛ زیرا او خسرو را فقط برای خودش می‌خواهد. پیام‌های طعنه‌آمیز این زن و مرد به یکدیگر پس از مرگ هریک از رقیبان‌شان نیز دال بر همین خودخواهی است. در جدول زیر نسبت به مرحله‌ی قبلی، تنها تغییر، افول مجدد پای‌بندی خسرو به شیرین و کامجویی از شکر است.

جدول شماره‌ی ۳.۶. مرحله‌ی مرگ فرهاد و مریم، کامجویی خسرو از شکر

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل / پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	نه	بله	نه	بله	بله	بله / نه	نه	نه
شیرین	بله	بله	بله	بله	بله	نه / بله	بله	نه

۳.۷. بازگشت خسرو به نزدیکی ارمن: نامزدی و ازدواج

خسرو به بهانه‌ی شکار به حوالی قصر شیرین می‌رود و در حالت مستی شیرین را بالای قصر می‌بیند و باز هم از او کامجویی بدون تعهد می‌خواهد و پاسخ دوباره منفی است. خسرو باز می‌گردد؛ ولی این بار شیرین طاقت نمی‌آورد و به‌دنبال او می‌رود و در مجلس بزم شاه از درون خیمه نمایان می‌شود. خسرو درنهایت تسلیم خواسته‌ی شیرین می‌شود و پیش بزرگان عهد می‌بندد که کاوینِ شیرین را به‌طریق مرسوم بپردازد و او را به همسری درآورد (رک. نظامی: ۳۹۷-۲۹۶).

بر بالای قصر، شیرین از سر خودخواهی، خود را از شکر بهتر و زیباتر و دست‌نیافتنی‌تر می‌خواند:

تو با شکر توانی کردن این شور نه با شیرین که بر شکر کند زور

(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۰۸)

در میانه‌ی مجموعه‌ی پرسش و پاسخ طولانی چندصد بیتی، شیرین به خسرو طعنه می‌زند که عشق بی‌تعهد و بی‌سرانجام او از سر شهوت است. تعبیر شیرین از عشق، پای‌بندی است و نه کام‌جویی. نظامی با ظرافت، زیرساختِ روایت را با تعریض به عشق همیشگی و پایدار، در قالب مقصود و هدفِ شخصیت شیرین از معاشقه مطرح می‌کند:

نه عشق این، شهوتی باشد هوایی کجا عشق و تو، ای فارغ، کجایی؟...

ز طوفان تو خواهم کرد پرهیز بر این در، خواه بنشین، خواه برخیز

(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۲۳)

در همین راستا، تعهد پایدار شیرین به آیین و رسوم دینی با تداومی ماهرانه در بطن ماجرا مطرح می‌شود تا به درون‌مایه‌ی غنایی روایت خدشه‌ای وارد نکند. سرفصلی از منظومه حتی به «نیایش شیرین با یزدان پاک» اختصاص دارد (رک. همان: ۲۴۱) و نظامی نهایتِ خواسته‌ی شیرین پاک‌دامن را غیرمستقیم و از زبان روایت «کاوین بستن به‌رسم موبدان» مطرح می‌کند که همان عقد شرعی در دیگر ادیان یکتاپرست است (رک. همان: ۳۱۶). او بر ناموس‌داری و عفاف شیرین که مسلماً در عهد اسلام نیز همانند عهد زردشتی، از نکویی‌های اخلاقی منطقه‌ی ایران برشمرده می‌شده است، تأکید فراوان دارد. پس از درخواست خسرو، به‌رسم نوعی نامزدی شبیه امروز، آن دو یک هفته را به معاشرت و شادمانی در خلوت می‌گذرانند؛ اما شیرین باز هم از تمکین خسرو پیش از ازدواج سر باز می‌زند. شیرین با خویشتن-داری، خود را برای شب زفاف پاک و متعهد نگاه می‌دارد:

دلش در بند آن پاکیزه دل‌بند به شاهدبازی آن شب گشت خرسند...

صدف می‌داشت دُرّج خویش را پاس که تا بر در نیفتد نوکِ الماس

(همان: ۳۸۲)

سرانجام مراسم عروسی خسرو و شیرین در نهایتِ تجمل و تشریفات برگزار می‌شود و طبق دین و آیین مرسوم موبدان زردشتی، زن و شوهر می‌شوند. خسرو که در هیچ‌یک از مراحل قبلی، عشقش منحصر به شیرین نبود، در این مرحله از خود پای‌بندی نشان می‌دهد؛ همچنین یادآوری می‌شود که در نهایت از نفس ازدواج و تشکیل خانواده، حداقل باتوجه به فرهنگ کهن دوران سرودن این منظومه، انتظار تولید فرزند می‌رود. نگارندگان قرینه‌ای در اشعار نظامی که دال بر باور خسرو به انحصار خوشبختی‌اش در زندگی با شیرین باشد، نیافتند؛ اما این نکته‌ی ظریف وجود دارد که نظامی با استمرار روایت عشق این دو تا هنگام مرگ، در کنار یکدیگر و بدون معرفی رقیب جدیدی چنین پای‌بندی را در خسرو نیز نهادینه می‌کند؛ در نتیجه می‌توان انحصاری شدن خوشبختی خسرو به شیرین را تا پایان عمر از محور عمودی ابیات نتیجه‌گیری کرد. در جدول زیر مشاهده می‌شود که اهداف خسرو در عشق‌ورزی، سرانجام به اهداف شیرین نزدیک‌تر می‌شود.

جدول شماره‌ی ۳. ۷. نامزدی و ازدواج

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل / پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	بله	بله	بله	بله	بله	نه / بله	نه	نه
شیرین	بله	بله	بله	بله	بله	نه / بله	بله	نه

۳. ۸. حبس و قتل خسرو و خودکشی شیرین

در ادامه‌ی داستان، خسرو پس از سال‌ها فرمانروایی سرانجام از سلطنت دست می‌کشد و پسرش، شیرویه، بر تخت می‌نشیند. خسرو همراه شیرین، مانند پارسایان در آتشیخانه مقیم می‌شود. پس از چندی، شیرویه قاتلی می‌فرستد تا شبانه خسرو را بکشد. شیرین خواب است که خسرو خنجر می‌خورد؛ اما خسرو او را بیدار نمی‌کند تا از صحنه‌ی جان دادن او آزرده‌خاطر نشود. شیرویه پس از مرگ پدر، از شیرین خواستگاری می‌کند. شیرین به بهانه‌ی آخرین دیدار با شوی در گذشته به گوردخمه‌ی خسرو می‌رود و در کنار قبر او، خود را با خنجر می‌کشد (رک. همان: ۴۲۴-۳۹۷). در ادامه‌ی روایت، نظامی به‌سوی عشق معنوی معطوف می‌شود؛ اما هم‌زمان تا آخرین صحنه‌پردازی‌ها در آتشیخانه و بعداً در حضور شیرین مقابل شیرویه، از پرداختن به زیبایی ظاهری شیرین باز نمی‌ماند. او با هنر روایت‌گریِ تردست-گونه‌ی خود، درحین اعاده‌ی شخصیت شیرین برپایه‌ی معیارهای اعتقادی پاک‌دامنی در مشرق‌زمین، از توصیف دل-فریبی و وجاهت شیرین، حتی در سنین میان‌سالی عقب‌نشینی نمی‌کند. او از واژگانی چون «بت زنجیرموی» و «سیمین-ساق» و «شکرلب» برای شیرین استفاده می‌کند و تا آخرین لحظه‌های روایت، از ویژگی‌های غنایی عشق غریزی کماکان بهره می‌گیرد (رک. نظامی، ۱۳۱۳: ۴۱۷). نصیحت‌پذیر شدن خسروی میان‌سال پس از ازدواج، نشانی از انحصار خوشبختی او در کنار شیرین است؛ چون موی سپید بر خسرو پدیدار می‌شود، شیرین خسرو را اندرز می‌دهد و او برای نخستین‌بار از شیرین پیروی می‌کند (رک. همان: ۳۹۷). در این برهه می‌توان تفاوت رفتاری ناشی از تکامل عشق غریزی به عشق معنوی را در خسرو مشاهده کرد. او که اکنون همسرش را عاشقانه دوست دارد، از غریزه‌ی صرف فاصله می‌گیرد؛ درحالی‌که قبلاً شیرین بارها توسط پیام‌های دورادور یا نصیحت‌های رودرو همین خواسته را مطرح می‌کرد؛ اما خسرو به او اهمیتی نمی‌داد. این مهم که نظامی دو یار را در پایان کار فقط در انحصار یکدیگر خوشبخت می‌داند، منطبق با دیدگاه شوپنهاور است.

ازطرفی این نقطه‌ی عطف داستان به نوعی تبدیل به نقطه‌ی شروع تعارض آشکار با آراء شوپنهاور می‌شود؛ چون «خودخواهی» مرد و زن رفته‌رفته از رابطه محو می‌شود. درون‌مایه‌ی غنایی روایت در زیرساخت خود دارای ارزش‌های معنوی پنهانی بود که با وفاداری خسرو به شیرین به آرامی تبدیل به روساختی غالب می‌شود تا جایی که خسرو در باقی‌مانده‌ی داستان به زن خود پای‌بند باقی می‌ماند، زنی که یار، یاور، مشاور و امین وی است، از هوس‌رانی با دیگر زیبارویان برای همیشه دست می‌کشد. این رفتار خسرو با صرف هدف تولیدمثل و آراء چندهمسری شوپنهاور چندان سازگار نیست (رک. حسینی و دیده‌وری، ۱۳۹۶: ۶۰)؛ اما ازبین رفتن خودخواهی زمانی به اوج می‌رسد که خسرو پس از خنجر خوردن، در تاریکی تشنه کنار شیرین می‌نشیند؛ اما صدایی نمی‌کند تا شیرین با ترس از خواب نپرد و با

مشاهده‌ی صحنه‌ی جان دادن شوهرش آزار نبیند. نظامی در تشریح این پای‌بندی و وفاداری خسرو، حتی از واژه‌ی «وفادار» به‌عنوان صفت جانشین موصوف برای اشاره به خسرو استفاده می‌کند:

به دل گفتا که شیرین را ز خوش خواب کنم بیدار و خواهم شربتی آب
دگر ره گفت با خاطر نهفته که هست این مهربان شب‌ها نخفته...
همان به کین سخن ناگفته باشد شوم من مرده و او خفته باشد
به تلخی جان چنان داد آن وفادار که شیرین را نکرد از خواب بیدار

(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۸۲)

شاید برای حفظ فضای غنایی روایت است که ازسوی نظامی، اشاره‌ی مستقیمی به تولیدمثل و فرزنددار شدن خسرو و شیرین در این روایت دیده نمی‌شود؛ درحالی‌که فردوسی چهار فرزند را به خسرو و شیرین نسبت می‌دهد (رک. فردوسی، ج ۶، ۱۳۶۶: ۳۶۸)؛ اما نگارندگان با دقیق‌خوانی متن، به یک قرینه‌ی فرزنددار شدن شیرین از خسرو در روایت نظامی دست یافتند. نظامی اعلام می‌کند که خسرو از مریم یک پسر داشت:

ز مریم بود یک فرزند خامش چو شیران ابخر و شیرویه نامش

(نظامی: ۴۱۲)

و چند بیت بعد، از زبان خسرو اعلام می‌کند که شیرویه با همشیرگان خود (خواهران و شاید هم برادران خود) رفتار خوبی ندارد:

نه بر شیرین نه بر من مهربانست نه با همشیرگان شیرین زبان است

(همان)

باتوجه به این مهم که نظامی در این روایت فقط یک فرزند خسرو را به مریم منسوب می‌کند و تنها همسر بعدی او تا پایان زندگی، شیرین است، خسرو و شیرین در روایت نظامی نیز فرزنددار شده بودند. شیرین که زمام پادشاهی ارمن را مدت‌ها پیش برای عشق خسرو از دست داده، در آتشیخانه‌ای کنار شوهر زندانی می‌شود؛ اما خسرو همه‌چیز را خودخواسته از دست می‌دهد و تصمیم می‌گیرد در سن پیری چون موبدان به نیایش و زهد روی بیاورد؛ چون خود خسرو تاج‌وتخت را به شیرویه واگذار می‌کند، باختن دنیوی او در راه عشق شیرین نیست.

ازسویی مرگ در راه عشق هم درباره‌ی خسرو صدق نمی‌کند؛ زیرا کشته شدن خسرو بر سر قدرت و تاج‌وتخت است؛ اما خودکشی شیرین برای جلوگیری از دست‌یازی پسر خسرو به عفت و آوازه‌ی عشقش به خسرو می‌باشد. شیرین برای حفظ پاک‌دامنی و عفاف به شوهر متوفی، جان خود را فدا می‌کند و برای تأکید بر این امر، نظامی گوردخمه‌ی خسرو را صحنه‌ی محل رویداد قرار می‌دهد. یک استدلال ساده این است که شیرین می‌توانست همان لحظه که بدن بی‌جان خسرو را دید، مانند تراژدی‌های غربی از قبیل رومئو و ژولیت شکسپیر، خودکشی کند؛ اما صبر می‌کند تا به‌شیوه‌ی سمبلیک در آرامگاه شوهرش و در کنار او آرام بگیرد تا پیام عاشق بودن خود را به دنیا اعلام کند. شوپنهاور نیز به تراژدی خودکشی‌های سالیانه ناشی از ناکامی در عشق غریزی در اروپای مدرن اشاره می‌کند (رک. شوپنهاور، ۱۹۶۹: ب: ۵۳۲)؛ پایان این روایت یک تراژدی است؛ اما مرگ شیرین به هیچ‌وجه از سر شهوت یا ضعف یا

ناکامی در عشق نیست؛ بلکه برای حفظ پاک‌دامنی و از روی «احترام» به عشق معنوی خسرو، در کمال انسانیت و آگاهی صورت می‌پذیرد.

جدول شماره‌ی ۳. ۸. قتل خسرو و خودکشی شیرین

شخصیت	هدف تولیدمثل	زیبایی ظاهری	انحصار خوشبختی	خودخواهی	عشق غریزی	افول تمایل/ پای‌بندی	باختن همه چیز	مرگ در راه عشق
خسرو	بله	بله	بله	نه	نه	نه / بله	نه	نه
شیرین	بله	بله	بله	نه	نه	نه / بله	بله	بله

مؤلفه‌های هدف تولیدمثل، علاقه به زیبایی ظاهری، انحصار خوشبختی و پای‌بندی بدون افول علاقه از مرحله‌ی ازدواج تا پایان عمر برای هردو عاشق پابرجا می‌ماند؛ اما مؤلفه‌های خودخواهی و عشق غریزی در مرحله‌ی پایانی داستان تغییر می‌کنند. شیرین خودخواهی و عشق غریزی را فرومی‌گذارد و در راه عشق معنوی جان خود را فدا می‌کند. خسرو نیز به‌دور از خودخواهی از شیرین پیروی می‌کند. در یک نگاه به جدول بالا، بیشتر مؤلفه‌های موردبررسی ما نوعی حس برابری و معنویت به خود می‌گیرند و خودخواهی و غم و رنجش و بی‌وفایی از میان برداشته می‌شود. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، عدم‌انطباق با آراء شوپنهاور در قسمت پایانی روایت بیشتر خودنمایی می‌کند. جالب توجه اینکه این ریزپیرنگ‌های مخالف با شوپنهاور دقیقاً همان قسمت‌هایی هستند که نظامی در مقایسه با روایت فردوسی، آن‌ها را در منظومه‌ی غنایی‌اش تغییر داده است. نظامی خود بر این نکته تأکید می‌کند که کوشیده روایت فردوسی را عیناً تکرار نکند:

نگفتم هرچه دانا گفت از آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز
در آن جزوی که ماند از عشقبازی سخن راندم نیت بر مرد غازی

(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۳)

پس از مقایسه، دو تفاوت آشکار بین روایت فردوسی و نظامی مشاهده می‌شود: یکی در کیفیت مرگ خسرو و دیگری در علنی ساختن فرزندان خسرو و شیرین که در هر دو مورد، روایت نظامی برخلاف فردوسی با نگاه شوپنهاور ناسازگار است. به نظر نگارندگان، دلیل این تعارض را باید در چرخش روایت نظامی از عشق غریزی به‌سوی عشق معنوی آرمان‌گرایانه جستجو کرد؛ برای نمونه او در پایان هفت پیکر نیز بهرام را از لذات دنیوی زیبارویان به‌سوی غار تنهایی و جاودانگی رهنمون می‌شود. گویی در روایات عاشقانه‌ی خود، پایان هر عشق زمینی و غریزی را حکیمانه در عشقی متعالی و معنوی به تکامل می‌رساند و شاهی شهوت‌گرا و هوس‌ران را با تبحر بسیار به زاهدی وارسته و خردمندی متعالی مبدل می‌کند (رک. نظامی، ۱۳۹۵: ۳۱۵). در جدول زیر، تفاوت‌های بین نگاه عشق معنوی روایت نظامی و نگاه منطقی روایت فردوسی را برمی‌شمیریم:

جدول شماره‌ی ۳. ۹. مقایسه‌ی انتهای روایت خسرو و شیرین نظامی و فردوسی

روایت نظامی	روایت فردوسی
خسرو ساکت کنار شیرین جان می‌دهد؛ اما شیرین را بیدار نمی‌کند تا از صحنه‌ی مرگ او زجر نکشد (نظامی، ۱۳۱۳: ۳۸۲).	خسرو در تنهایی در قصری دورافتاده و به‌دور از شیرین به‌همراهی پسرک خدمتکارش کشته می‌شود (فردوسی، ۱۳۶۶: ۳۶۲).
پس از ازدواج، درباره‌ی خواستن فرزند یا فرزنددارشدن مستقیماً صحبتی نمی‌شود (همان: ۴۱۳-۳۸۷).	خسرو هنگام مرگ از شیرین چهار فرزند دارد که شیرویه موقتاً به آن‌ها امان می‌دهد (همان: ۳۶۸).

نظامی در نظر داشت یک هوس‌نامه را برپایه‌ی اسطوره‌ای که مردم برَدَع از ماجرای تاریخی ساخته بودند، بسراید. چنین شد که «از داستان فرمانروایی خسرو هم هرچه را فردوسی گفته بود، بازگو نکرد... و قصه را به‌جز در آنچه به واقعیت تاریخ مربوط می‌شد، بر روایت محلی که در برَدَع نقل می‌شد، بنیاد کرد» (زَرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۷۵). او از صنعت غلو در وصف جلوه‌ی زیبایی‌های ظاهری شیرین و رساندن او تا سرحد ماوراءالطبیعه‌ی فرشته و پری بهره جست تاجایی که «اگر فراموش کنیم که شعر در وصف یک قهرمان داستانی یعنی شیرین است، می‌توانیم شعر را ستایش‌نامه‌ای در وصف و نیایش یک ایزدبانو بینداریم» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۱۴۱). همچنین نباید فراموش کرد که در ایران باستان که داستان خسرو و شیرین در عهد ساسانیان به آن زمان متصل است، ستایش پاکی ایزدبانوان مرسوم بوده است؛ برای نمونه ایزدبانو آناهیتا مصداق پاکی و درستی و فرمانروای آب و باران بود (رک. گویری، ۱۳۷۲: ۳۶). همچنین مکی (۱۳۹۰) به شباهت‌های شیرین و آناهیتا در ارمنستان و حسن‌لی و حقیقی (۱۳۹۰) و محمودی و دیگران (۱۳۹۱) به بازآفرینی و ادامه‌ی نقش و نشانه‌های پاکی آناهیتا در شیرین اشاره می‌کنند.

«در ادبیات فارسی، چندین منظومه‌ی عالی غنایی داستانی وجود دارد؛ مثل... خسرو و شیرین که... داستانی عاشقانه را روایت می‌کنند. در این داستان‌ها موضوع اصلی بیان حالات و احساسات مربوط به وصال و فراق است... بدون استثنا شاعر به ستایش قهرمان زن پرداخته و از زیبایی و علُو و عظمت او داد سخن داده است و نحوه‌ی بیان گاه طوری است که یادآور همان اوراد و اذکار و ادعیه‌ی کهن در ستایش ایزد بانوان است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

زن در آثار نظامی در ارضای مرد خلاصه نمی‌شود؛ مانند مرد به حکمرانی و خردورزی و عدل‌ورزی می‌پردازد و در عشق و غفت و پاک‌دامنی از مرد پیشی می‌گیرد (رک. ثروت، ۱۳۷۰: ۲۲۵). همچنین به باور منتقدین، شخصیت آرمان‌گرا و معنوی شیرین زیباروی را نظامی شاید از غم خوشبختی ازدست‌رفته‌ی ناشی از مرگ همسر دلبندش آفاق ساخته و پرداخته باشد. «بی‌تردید ازدست‌دادن آفاق در این مدت، ذهن و اندیشه‌ی نظامی را به‌شدت تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و مناسب‌ترین جای عقده‌گشایی و [بروز] اندوه تنهایی این سوز و حسرت درونی، منظومه‌ی خسرو و شیرین است» (پناهی، ۱۳۸۴: ۳۴). گویی زندگی خصوصی نظامی و نگاه زن‌ستایانه‌ی او باعث می‌شود تا شخصیت شیرین را متعهد و خردمند و شجاع بازنمایی کند (رک. حسینی‌مقدم و قوام، ۱۳۹۶: ۱۱۲). شیرین در گزارش‌های تاریخی، کنیزی ارمنی بود که بعدها به درجات بالایی در حرمسرای خسرو می‌رسد (رک. صفا، ۱۳۶۹: ۸۰۲)؛ اما نظامی با روشن‌فکری و دید وسیع خود که برای زمان خودش نسبت به مقام زن نادر است، شیرین را از فرود ملعبه‌ای برای عشق غریزی، به فرازِ بزرگ‌زاده‌ای لایق عشق معنوی برمی‌کشد و در تاریخ معاشقه‌های فرهنگ جهان جاودانه می‌کند.

به‌نظر نگارندگان، شخصیت‌پردازی شیرین در قسمت‌های پایانی روایت را می‌توان بزرگ‌ترین عامل جریان‌سازی داستانی نظامی به‌سوی عشق معنوی درنظر گرفت. در این راستا برتلس (Evgeny Edvardovich Berthels)، خاورشناس روس، می‌گوید که «قهرمان واقعی سرتاسر منظومه و نقطه‌ی مرکزی آن، بی‌گمان خسرو نیست، شیرین است» (برتلس، ۱۳۵۵: ۸۳). البته او در این گزاره‌ی معروف خود از دو واژه‌ی واقعی و بی‌گمان استفاده می‌کند که در مباحث علمی چنین کاربردی از قیدها اشتباه است و بهتر است گفته شود که درمجموع شیرین در قسمت بزرگی از این داستان عاشقانه تبدیل به شخصیت اصلی می‌شود. ازسویی «بهره‌ی شیرین از این عشق، بیشتر درد و رنج است و برعکس، خسرو ذی‌نفع و برخوردار است. خسرو اگرچه آغازگر کنش فاعلیت است؛ اما فاعل اصلی در این روایت، شیرین است» (دُرپر و فاطمی، ۱۳۸۸: ۷۴). بن‌مایه‌ی مهم پافشاری شیرین بر ابعاد متعالی انسانی، چهره‌ی زن را ازمنظور صرف معبود شهوانی، به چیزی ورای آن سوق می‌دهد که غایت ظرافت و لطف خاطر نظامی به مقام زن است: مشاوره امین و دلسوز و خیرخواه و یاری کارآمد و آگاه، شیرین پس از جنبه‌ی زیبایی و دلربایی، از نگاه انسانیت هم ستوده می‌شود و در مقامی بالاتر از خسرو حتی به پند و اندرز او اهتمام می‌ورزد (رک. نظامی، ۱۳۱۳: ۳۹۷)؛ در این مقطع، به‌جای واژگان غنایی، از شیرین در مقام یاور و هم‌تا و همسر خسرو، با عنوانی چون «یار گرامی» یاد می‌شود (رک. همان: ۳۹۹). این دیدگاه متعالی و ارجمند به زن، در ناسازگاری آشکاری با شوپنهاور قرار می‌گیرد. شوپنهاور زن را ملامت می‌کند و «تأکید دارد که زنان، هم به‌لحاظ روانی و هم از جنبه‌ی جسمانی، فاقد توانایی لازم برای حضور در جامعه هستند... و زنان هیچ هنری جز فریبندگی ندارند نیز هیچ استعدادی نمی‌توانند داشته باشند» (حسینی و دیده‌وری، ۱۳۹۶: ۶۸). شوپنهاور، زن را محدود به عشق به لباس و چشم و هم‌چشمی می‌کند و او را به موجودی ثانوی و «کوته‌نظر» تنزل می‌دهد (رک. همان: ۵۹). عزت‌نفس بلندمرتبه‌ی شیرین و رعایت عفاف و خویشتن‌داری در برابر هوس پادشاه پیش از ازدواج و نصیحت و غم‌خواری وی پس از آن، عشق معنوی را در این روایت غنایی برجسته‌سازی کرده، به آن تعادلی دل‌پذیر می‌بخشد.

۴. نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که رفتار خسرو و شیرین نظامی، از ابتدای عاشق شدن تا انتهای روایت، با مؤلفه‌ی تمایل به «زیبایی ظاهری» شوپنهاور منطبق است و در هیچ مقطعی از روایت، این میل غریزی و ابتدایی از میان نمی‌رود. ازسویی شیرین زودتر از خسرو پای‌بند می‌شود و در مؤلفه‌ی «پای‌بندی زن»، پیش از وصال خسرو و حتی هنگام کام‌جویی خسرو با دو زن دیگر، ثابت‌قدم باقی می‌ماند و به رقیب عشقی خسرو، یعنی فرهاد نیز دل نمی‌بندد. خسرو با نرسیدن به وصال، منطبق با مؤلفه‌ی «افول پای‌بندی مرد»، هربار شیرین را رها می‌کند و به‌دنبال دیگری می‌رود؛ اما نکته‌ای که در تضاد با این مؤلفه‌ی شوپنهاور قرار می‌گیرد، پای‌بندی خسرو به شیرین پس از ازدواج تا لحظه‌ی جان دادن است؛ زیرا به‌نظر شوپنهاور، مرد پس از وصال پای‌بندی خود را از دست می‌دهد. شیرین با پای‌بندشدن، «هدف تولیدمثل» را در قالب ازدواج دائمی مطرح می‌کند و تا دستیابی به این هدف، بر تمایلش به عشق غریزی چشم‌پوشی می‌کند؛ اما خسرو چنین هدفی ندارد و تنها با پافشاری شیرین بر حفظ پاک‌دامنی تا عقد دائمی است که به این ازدواج تن درمی‌دهد. «انحصار خوشبختی» در شیرین از هنگام پای‌بند شدن با دیدن تصویر خسرو آغاز می‌شود و تا زمان مرگ ادامه پیدا می‌کند؛ اما

خسرو فقط پس از ازدواج است که خوشبختی خود را در انحصار شیرین می‌بیند. «خودخواهی» تا هنگام ازدواج برای هردو ادامه دارد؛ اما در سال‌های پایانی زندگی کم‌رنگ و به از خودگذشتگی و فداکاری تبدیل می‌شود. این نوع از بین رفتن «خودخواهی» زن و مرد، در تضاد با آراء شوپنهاور است. «عشق غریزی» نیز هم‌زمان با خودخواهی افول می‌کند و در مرحله‌ی پایانی روایت تبدیل به عشق معنوی می‌شود. این تغییر نیز در ناسازگاری با دیدگاه شوپنهاور قرار می‌گیرد. درنهایت «باختن همه‌چیز» و «مرگ در راه عشق» فقط برای شیرین صدق می‌کند. او که در میان‌سالی نیز بسیار زیباست، نه تنها تخت ارمن را از دست می‌دهد تا در کنار خسرو به زندان آتشیخانه بنشیند؛ بلکه درنهایت جان خود را هم فدا می‌کند که تا آخرین لحظه بر سر پیمان وفاداری به عشق خسرو باقی بماند. در مجموع تراژدی از بین رفتن عاشق و معشوق با نگاه کلی شوپنهاور به تلخی سرانجام داستان‌های عاشقانه هم‌خوانی دارد.

از اواسط روایت، نظامی به تدریج درون‌مایه‌ی ماجرا را به سوی عشق معنوی سوق می‌دهد و درنهایت آن را آشکارا در قالب روساخت پاک‌دامنی، تعهد عاطفی و پای‌بندی به ارزش‌های انسانی به نمایش می‌گذارد. اولین نمونه‌ی عدم انطباق و ناسازگاری با عقاید شوپنهاور که با شروع معنوی‌سازی فضای داستان مطرح می‌شود، بن‌مایه‌ی «بزرگداشت پاک‌دامنی زن» در درون‌مایه‌ی کلان‌تر «معاشقه» است که با پافشاری شیرین بر اعتقادات متعالی معنوی-اخلاقی، چهره‌ی زن را از معبود شهوانی به مشاور خیرخواه و یار آگاه و کارآمد تبدیل می‌کند. نظامی در کنار زیبایی ظاهری، نهایت لطف و ظرافت معنوی، خردمندی و پای‌بندی به ارزش‌های فرهنگی را به شیرین اهدا می‌کند و او را از هر نظر ارجمند و ستوده می‌کند؛ درحالی‌که گفته شد زن در دیدگاه میل به زیستن شوپنهاور، موجودی ضعیف و محقر است که کاربرد زیبایی او فقط برای تولید نسل بعدی است. حکیم گنجیه که اهتمام نهایی خود را بر معنویت عشق معطوف داشته، بهترین سرانجام عشق زن و مرد را پیروی از رسم ازدواج یکتاپرستان می‌داند که در بخش نیایش شیرین با یزدان پاک قوام می‌گیرد. تاکید فراوان نظامی بر واژه آیین در رابطه میان خسرو و شیرین بیانگر همین موضوع است. این حفظ پاک‌دامنی، چنان‌که راوی در دوران رواج آیین زردشتی برای شخصیت شیرین تجویز می‌کند، درواقع همگون با نگرش اسلام به عفاف زن در دوران زندگی خود نظامی نیز می‌باشد. نمود این نگرش به قدری قدرتمند است که شیرین نظامی، سرانجام در راه پاسداری از عفاف و پاک‌دامنی جان خود را می‌گیرد؛ حال آنکه ممکن است برخی خودکشی شیرین را فقط از سر عشق به خسرو ارزیابی کنند. ازسویی شوپنهاور که آداب دینی را به‌طورکاربردی وارد استدلال فلسفی خود درباره‌ی مهرورزی نمی‌کند، به یک برداشت سطحی از عشق رسیده و تنها غریزه‌ی محض را عامل ایجاد آن می‌داند؛ برداشتی که محدود به شهوت و تولیدمثل می‌شود و با بدبینی خاص تجربیات زندگی شخصی این فیلسوف به ماجرای معاشقه می‌نگرد؛ با این دیدگاه ماده‌گرا، او درواقع خود را از موهبت فهم زیباشناختی رابطه‌ی معنوی و انسانی بین زن و مرد محروم می‌کند؛ گو اینکه فقط گوشه‌ای از تصویر حقیقی هدف زندگی انسان به نام تولیدمثل را می‌بیند. نیز یادآوری می‌شود که در مؤلفه‌ی پنجم، شوپنهاور عشق معنوی را انکار نمی‌کند؛ بلکه ریشه‌ی آن را نیز نهایتاً در شهوت و میل به تولید فرزند می‌داند (اما نظامی با استادی تمام، عشق غریزی را در کنار عشق معنوی و متعالی قرار داده، تصویر جامع‌تری از رابطه‌ی عاشقانه را در قالب ایدئال غریزی-معنوی خود ارائه می‌دهد. او با مهارتی خاص از عهده‌ی تصویرسازی مفهوم عشق در همه‌ی ابعاد آن، یعنی در امتداد طیفی با شروع

غریزی و پایان معنوی برمی‌آید؛ همچنین تصویر کامل‌تر و محترمانه‌تر او نسبت به جایگاه زن، به عشق سرانجامی مشروع و متعالی می‌بخشد.

یادداشت‌ها

۱. آیسخولوس شاعر تراژدی‌سرای معروف یونان باستان قرن پنجم (پ.م.) بود که هنگام جنگ ایران و یونان در دوره‌ی خشایارشا حضور داشت و نمایشنامه‌ی تراژدی «پارسی‌ها» نتیجه‌ی مشاهدات اوست. آناکرون، شاعر غزل‌سرای بزرگ یونان باستان و معاصر آیسخولوس بود. آثار آناکرون غنایی و بیشتر درباره‌ی عشق است که همراه با موسیقی چنگ و نی خوانده می‌شد.
۲. بردع نام بخشی در مرکز جمهوری آذربایجان امروز است. بردع تخت‌گاه کهن سرزمین اران بوده است و نام‌های دیگری که در قدیم برای آن ذکر شده پیروزآباد، بردوی، پیروزکواد و شهستان است (انوشه، ۱۳۸۲: ۱۲۱). نظامی در شرف‌نامه، نام کهن این شهر را هروم می‌خواند که مشهور به شهر زنان بوده است که در زمان او فقط خرابه‌ای از آن باقی مانده بود:
هروم‌ش لقب بود از آغاز کار کنون بردعش خواند آموزگار

(نظامی، ۱۳۱۶: ۲۷۷)

منابع

- اسفندیاری مهنی، فاطمه و دیگران. (۱۴۰۲). «بررسی تقابل قدرت و عشق در منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی». پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، بهار و تابستان، شماره‌ی ۴۰، صص ۲۳۳-۲۴۵.
- انوشه، حسن. (۱۳۸۲). دانشنامه‌ی ادب فارسی. ج ۵، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- Doi: 10.22111/jllr.2022.40955.3013
- برتلس، یوگنی. (۱۳۵۵). نظامی، شاعر بزرگ آذربایجان. ترجمه‌ی حسین محمدزاده صدیق، تهران: پیوند.
- پناهی، نعمت‌الله. (۱۳۸۴). «شخصیت شیرین در منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی». نامه‌ی پارسی، سال ۱۰، شماره‌ی ۴، صص ۳۳-۵۶.
- تائبی، زهره؛ پورخالقی چترودی، مه‌دخت. (۱۳۸۷). «مقایسه‌ی مثلث عشق در مرگ شاه آرتر و خسرو و شیرین». زبان و ادبیات دانشگاه مشهد، دوره‌ی ۴۱، شماره‌ی ۴، صص ۸۱-۱۰۱.
- ثروت، منصور. (۱۳۷۰). گنجینه‌ی حکمت در آثار نظامی. تهران: امیرکبیر.
- حسن‌لی، کاووس؛ حقیقی، شهین. (۱۳۹۰). «بازنمود ویژگی‌ها و خویش کاری‌های آناهیتا در منظومه‌ی خسرو و شیرین». مجموعه مقالات سومین گردهم‌آیی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی تهران.
- حسینی، علی؛ دیده‌وری، سیده‌فریبا. (۱۳۹۶). «جنس دوم در فلسفه‌ی شوپنهاور و نگاه نقادانه‌ی اسلام بر آن». زن و جامعه، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۳۱، صص ۵۱-۷۲.
- حسینی‌مقدم، اسما؛ قوام، ابوالقاسم. (۱۳۹۶). «تحلیل دگرگونی شخصیت شیرین از روایت فردوسی تا روایت نظامی باتکیه بر عناصر گفتمان‌مدار شاهنامه و خسرو و شیرین». متن‌شناسی ادب فارسی، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۴، صص ۹۳-۱۱۳.

خوهرسندی شیرغان، مصطفی؛ بهنام فر، محمد. (۱۳۹۱). «رویکرد تطبیقی - تحلیلی ملال و گریز از آن در اندیشه‌ی سنایی و شوپنهاور». *ادبیات عرفانی*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۷، صص ۴۷-۷۲.

خلیل‌الهی، شهلا؛ برج‌ساز، غفار. (۱۳۹۵). «بررسی عشق در خسرو و شیرین نظامی براساس دیدگاه‌های گیدنز، دانیو و ایوانز». *پژوهشنامه‌ی ادب غنایی*، شماره‌ی ۲۷، پاییز و زمستان، صص ۱۱۰-۱۱۴.

Doi: 10.22111/JLLR.2017.3156

دادبه، اصغر. (۱۳۹۸). «مقاله‌ی خسرو و شیرین». *دایره‌المعارف بزرگ اسلام، ادبیات فارسی، نسخه‌ی آنلاین*. تارنما: <https://www.cgie.org.ir/fa/article/240758> خسرو-و-شیرین/

دُرپر، مریم؛ فاطمی، حسین. (۱۳۸۸). «بررسی سازوکار شخصیت‌ها در خسرو و شیرین نظامی». *جستارهای ادبی*، شماره‌ی ۱۶۷، صص ۵۴-۷۷.

رحمانی، مریم. (۱۳۹۹). «تحلیل داستان سازوکار عشق در خسرو و شیرین نظامی گنج‌ای براساس «مثلث عشق» اشتنبرگ». *زبان و ادبیات فارسی*، دوره‌ی ۱۶، شماره‌ی ۲۳، صص ۴۰-۴۷.

رمضان‌لو، زهرا. (۱۳۹۰). *بررسی مقایسه‌ای نظرات خیام و شوپنهاور در باب معنای زندگی*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه علامه‌ی طباطبائی.

ریاضی، حشمت‌الله. (۱۳۸۵). *داستان‌ها و پیام‌های نظامی گنجوی*. تهران: حقیقت.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹). *پیر گنج‌ه در جستجوی ناکجاآباد*. تهران: سخن.

سالمیان، غلامرضا و دیگران. (۱۴۰۰). «استعاره‌های مفهومی حوزه‌ی عشق در خسرو و شیرین نظامی». *پژوهشنامه‌ی نقد ادبی و بلاغت*، سال ۱۰، شماره‌ی ۳، صص ۸۴-۱۰۳. Doi: 10.22059/jlcr.2021.302081.1466

ستاری، جلال. (۱۳۸۲). *عشق صوفیانه*. تهران: مرکز.

سعیدی، علی‌اکبر. (۱۳۹۱). *سیمای دو زن*. تهران: پیکان.

شعبانزاده، مریم. (۱۳۸۹). «شور شیرین (جستاری در تلقی عرفانی نظامی از عشق)». *پژوهشنامه‌ی ادب غنایی*، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۱۴، صص ۷۳-۹۴.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). *انواع ادبی*. تهران: میترا.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوس.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی‌مطلق، ج ۸، نیویورک: بیلپوتکا پرسیکا.

کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۴۵). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: ابن سینا.

کرمی، محمدحسین. (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل «شاه زن» در نگاه نظامی». *شعرپژوهی (بوستان ادب)*، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۲، صص ۱۳۳-۱۵۹. Doi: 10.22099/JBA.2012.321

کرمی، حمید. (۱۳۹۸). *تک‌صدایی یا چندصدایی وولف: بررسی رمان‌های به‌سوی فانوس دریایی و خانم دالووی از نگاه شوپنهاور*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه ملایر.

گویری، سوزان. (۱۳۷۲). *آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی*. تهران: جمال حق.

لیقوانی، عبدالعلی. (۱۳۱۳). «رموز عشق از افکار شوپنهاور». *مهر*، شماره‌ی ۷، سال ۲، صص ۷۶۹-۷۷۳.

- محمودی، خیرالله. (۱۳۹۲). *آشنایی با مبانی عرفان و تصوّف*. تهران: آبیژ.
- محمودی، محمدعلی و دیگران. (۱۳۹۱). «حیات تاریخی ایزدبانوی آناهیتا در شیرین و شکر نظامی». *زبان و ادب فارسی* (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، دوره‌ی ۶۵، شماره‌ی ۲۲۶، صص ۱۰۵-۱۲۹.
- مدرس مطلق، محمدعلی. (۱۳۷۶). «نقدی بر مفهوم عشق و اراده از نظرگاه شوپنهاور». *فرهنگ*، شماره‌ی ۲۴، صص ۱۸۷-۲۱۲.
- مکی، مریم. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی ایزدان سه‌گانه در ایران و ارمنستان در دوران باستان». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. دوره‌ی ۷، شماره‌ی ۲۲، صص ۱۶۹-۲۰۱.
- ناصری، فرشته؛ فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۹۲). «تحلیل جلوه‌های ادبیات غنایی در سه منظومه‌ی نظامی با تکیه بر نقش زن (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر)». *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱۵، صص ۱۸۵-۲۱۳.
- نظامی گنجوی، الیاس. (۱۳۱۳). *خسرو و شیرین*. تصحیح حسن وحیددستگردی. تهران: طبع ارمغان.
- _____ (۱۳۱۶). *شرف‌نامه*. تصحیح حسن وحیددستگردی. تهران: طبع ارمغان.
- _____ (۱۳۹۵). *هفت پیکر*. تصحیح حسن وحیددستگردی، تهران: زوآر.
- واردی، زرین‌تاج؛ حسین‌آبادی، سارا. (۱۴۰۰). «نظریه‌ی مثلث عشق اشتنبرگ و انطباق آن با دو منظومه‌ی خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین اسعد گرگانی». *سیک‌شناسی نظم و نشر فارسی*، دوره‌ی ۱۴، شماره‌ی ۴، صص ۸۹-۸۹.

DOI: 10.22034/bahareadab.2021.14.5485 ۱۰۲

- Ash, Mitchell. (1982). *The Problematic Science: Psychology in 19th Century Thought*. New York: Praeger.
- Cartwright, David E. (2010). *Schopenhauer: a Biography*. New York: Cambridge University Press.
- Darwin, Charles. (1901). *The Descent of Man and Selection in Relation to Sex*. London: John Murray.
- Durant, will. (1954). *The Story of Civilization. Book 1: Our oriental heritage*. New York: Simon and Schuster.
- Haber, Ludwig Fritz. (1958). *The Chemical Industry during the Nineteenth Century: A Study of the Economic Aspect of Applied Chemistry in Europe and North America*. Oxford: Clarendon Press.
- Janaway, Christopher. (2006). *The Cambridge Companion to Schopenhauer*. Cambridge: Cambridge University press.
- Ritzer, George. (2007). *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*. Oxford: Blackwell Publishing.
- McGann, Jerome J. (1985). *The Romantic Ideology*. Chicago: Chicago University Press.
- Schopenhauer, Arthur. (1969 a). *The World as Will and Presentation. First Volume*, translated by: E.F.J. Payne. New York: Dover publications.
- Schopenhauer, Arthur. (1969 b). *The World as Will and Presentation. Second Volume*, translated by: E.F.J. Payne. New York: Dover publications.

Extended AbstractVol 16, Issue 4, Winter 2025, Ser 62**An Analysis of the Love Affair in Nizami's *Khosrow and Shirin*
from the Perspective of Schopenhauer's Philosophy of “Will to Live”****Hiroud Soltanian*** **Saeid Hesampour** **Introduction**

Romantic narratives are very essential components of human culture. Nizami's world famous *Khosrow and Shirin* versified story is an oriental love story that depicts some very unique and delicate approaches to the important question of love between a man and a woman. Each great story may still have some hidden traits which could be revealed by interdisciplinary approaches. Since the time of its creation, this love story has become a model for many other poets to copy from. In order to better understand what makes this story unique, one needs to shed light on different aspects of the story. Thus, in our comparative research, we looked for a suitable philosophy to analyze the purposes of the characters and to have a fresh look at this infamous love affair.

The German philosopher Schopenhauer is one of the famous philosophers who has discussed directly and openly the concepts of physical love. He considers the main goal of romantic relationships to be reproduction with the motive of mutual procreation. In his view, the selection of the mate is based on external beauty and with the aim of compensating biological imbalances. He declares that without having intercourse and producing children, the lovers eventually would get bored and tired of each other; therefore, his principle of “will to live” is what makes both parties blindly fall in love and continue to nurture their love until their goals are achieved.

Purpose, Methodology and Review of Literature

The purpose our research is to find reasons for the romantic acts of the male and female characters in this love story. In order to do so, we made use of Schopenhauer's views on the subject. We identified eight major components about the purpose of romantic relationship directly from Schopenhauer's book, *The World as Will and Representation*, and evaluated the stages of *Khosrow and Shirin*'s love relationship according to them.

By careful reading and note taking based on library method, we organized the plot into subsections from before falling in love until death; we then gathered from each subsection all the verses essential and related to our research from Nizami's poetry; and then compared them with Schopenhauer's components. After each explanation, the results were refined into tables in a

* PHD of Persian Language and Literature in Shiraz University, Shiraz, Iran, h.soltanian@shirazu.ac.ir.

DOI: 10.22099/JBA.2024.48892.4478

Received: 2024-03-22

Accepted: 2024-07-29



COPYRIGHTS ©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.

condensed format, to be able to better encapsulate the essence of what is happening at that stage, whether in acceptance or in opposition to this philosopher's views.

Though there have been many researches conducted on Nizami's *Khosrow and Shirin*, a study that compares the purpose behind the lover's motives based on Schopenhauer's works –or any other philosopher's point of view for that matter– is unprecedented to this date.

Discussion

By analysing the subsections of the plot, it became clear early on that Schopenhauer's principles apply to the initial stages of the love affair of Khosrow and Shirin. The young characters are both selfish and merely consider the physical attraction and each other's status as the sole driving force of their lustful love, especially when they initially fall in love only based on a portrait of the male and the descriptions of the beauty of the female provided through their caregivers, without even having met. This attraction continues into the famous scene where Shirin bathes at the spring and Khosrow secretly watches her through the trees, not knowing this is the girl of his dreams whom he is on his way to meet, which becomes one of the masterpieces of Nizami's imagination in the medieval ages. In this scene, the plot twists toward erotic thoughts and direct bodily descriptions, which are noticeably in accordance with Schopenhauer's concepts of physical attraction based on natural selection. From here on the love rivals for each character appear in the story and a few love triangles occur which mostly correlate to Schopenhauer with a few exceptions, since Shirin begins to shift from mere physical attraction to a more meaningful love with more spiritual characteristics at its core. As the tragic plot unfolds, she persists on her loyalty to her lover Khosrow even after he is slain by his son from his first wife, and eventually takes her own life at his tomb before being abused by the young usurer who makes her immoral offers. This final act portrays itself in defiance with Schopenhauer's merely physical reasons on sexual love. It is interesting to notice that Khosrow, who spent most of his life chasing other women including Shirin, in the final years, eventually becomes loyal to her and does not even wake her up on his final breaths since he is not willing to disturb her by seeing him die, which leans toward contradicting Schopenhauer.

Altogether though, the scale of moral and spiritual virtues weighs heavier towards Shirin who has many traces of Iranian and Armenian mythology of deities similar to Anahita, which is further discussed in our paper.

Another outstanding aspect of difference in the plot of Nizami's version of the real historic characters –of Shirin as the concubine and Khosrow as the King, as Ferdowsi puts it in *Shahnameh*– is that he puts Shirin as the heir to the throne of Armenia in his story and elevates her status beyond belief. Therefore, Nizami's Shirin –as she transforms– is probably closer to his personal views of a supposedly perfect woman rather than the reality of an everyday woman in a love relationship according to Schopenhauer.

Conclusion

This analysis shows that in the relationship of the two characters, none of the factors such as distance and abandonment, not establishing a marital relationship for a long time, the presence of competing narrative elements such as Khosrow's loveless marriage with Maryam, mother of his child, and introducing Farhad, Khosrow's love rival, could result in a permanent reduction of attraction between the two lovers. Even after they finally get married, they remain in love until death. Yet, Shirin contradicts Schopenhauer's views more than Khosrow. This research reveals that Nizami's idealist view of romantic relationship first builds a lyrical-sexual theme but with a spiritual infrastructure, toward the end of the plot, it leans toward the facade of spirituality, moving away from its initial compatibility with Schopenhauer. Near the end of the tragic story and their deaths, Nizami's narrative stands in opposition to Schopenhauer's point of view by honouring Shirin's spiritual position to the highest levels of ethical belief and

highlighting Shirin's insistence on chastity in accordance with the regional and personal ideals, myths, and beliefs.

Keywords

Khosrow and Shirin, Romantic, Love, Schopenhauer, Nizami

References

- Anoosheh, H. (2003). *Daneshnameh Adab-e-Farsi* (Vol. 5, 2nd edition). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Publication. [in Persian]
- Ash, M. (1982). *The problematic science: Psychology in 19th century thought*. New York: Praeger.
- Berthels, E. (1976). *Nizami, the great poet of Azerbaijan* (H. Mohammadzadeh Seddigh, Trans.). Tehran: Peivand. [in Persian]
- Cartwright, D. E. (2010). *Schopenhauer: A biography*. Cambridge University Press.
- Christiansen, A. (1966). *Iran in Sassanid era* (Rashid-Yasami, Trans.). Tehran: Ibn Sina. [in Persian]
- Darwin, C. (1901). *The descent of man and selection in relation to sex*. London: John Murray.
- Dadbeh, A. (2019). *Khosrow and Shirin. The Encyclopaedia Islamica*. Online version, website: <https://www.cgie.org.ir/fa/article/240758/> [in Persian]
- Dorpar, M. & Fatemi, H. (2009). An analysis of the relationships of characters in Nizami's *Khosrow and Shirin*. *New Literary Studies*, 42(4), 54-77. [in Persian]
- Durant, W. (1954). *The story of civilization, Book 1: Our oriental heritage*. New York: Simon and Schuster.
- Esfandiari, F.; Khodadi, M. & Najjarian, M. (2023). Investigating the binary opposition between love and power in Nizami's *Khosrow and Shirin*. *Journal of Lyrical Literature Researches*, 40, spring and summer, 233-245. DOI: 10.22111/jllr.2022.40955.3013. [in Persian]
- Ferdowsi, A. (1987). *Shahnameh* (8th Vol.) (J. Khaleghi-Motlagh, Ed.). New York: Bibliotheca Persica. [in Persian]
- Goviri, S. (1993). *Anahita in Iranian myths*. Tehran: Jamal-e-Hagh. [in Persian]
- Haber, L. F. (1958). *The chemical industry during the nineteenth century: A study of the economic aspect of applied chemistry in Europe and North America*. Oxford: Clarendon Press.
- Halabi, A. (2014). *The history of philosophy in Europe* (2nd Vol.) Tehran: Zavvar. [in Persian]
- Hassanli, K. & Haghighi, S. (2011). Depiction of the functions of Anahita in the epos of *Khosrow and Shirin*. *Collection of Articles of the third gathering of the Iranian Society for the Promotion of Persian Language and Literature*. [in Persian]
- Hosseini, A. & Didehvari, F. (2018). The second sex in the philosophy of Schopenhauer and critical view of Islam. *Journal of Woman and Society*, 8(31), 51-72. [in Persian]
- Hosseini-Moghadam, A. & Ghavam, A. (2018). An analysis of the change of Shirin's characterization from Ferdowsi to Nizami's narrations based on discursive factors of *Shahnameh* and *Khosrow and Shirin*. *Textual criticism of Persian Literature*, 9(4), 93-113. [in Persian]
- Janaway, C. (2006). *The Cambridge companion to Schopenhauer*. Cambridge University press.
- Judi-Nemati, A. (2001). Woman in the mirror of Persian poetry: 2) Nizami. *Women's Strategic Studies*, 12, 118-135. [in Persian]
- Karami, M. (2010). A study of "she-kings" in Nizami's view. *Journal of Poetry Studies (She'r Pashouhi Shiraz University)*, 2(2), 133-159. DOI: 10.22099/JBA.2012.321 [in Persian]
- Karami, H. (2019). *The dialogic/monologic Woolf: A Schopenhauerian study of To the Lighthouse and Mrs. Dalloway*. Thesis of Master of Arts (M.A). in English Literature, Malayer University. [in Persian]

- Khorsandi, S. & Behnamfar, M. (2012). The analytical comparative method and escape from it in the views of Sanai and Schopenhauer. *Journal of Mystical Literature*, 4(7), 47-72. [in Persian]
- Khalil-Elahi, S. & Borjsaz, G. (2016). Analysis of love in Nizami's *Khosrow and Shirin* based on the views of Giddens, Danino, and Evans. *Journal of Lyric Literature (Sistan and Baluchestan University)*, 14(6), 101-114. DOI :10.22111/JLLR.2017.3156. [in Persian]
- Lighvani, A. (1934). Mysteries of love in views of Schopenhauer. *Mehr Magazine*, 2(7), 769-773. [in Persian]
- Mahmoudi, K. (2013). *Introduction to the principles of mysticism and Sofism*. Tehran: Ayeezh. [in Persian]
- Mahmoudi, M.; Shafiee-far, F. & Fuladi, Y. (2012). Historical life of Anahita in the characters of Shirin and Shakkar of Nazami. *Journal of Persian Language and Literature*, 65(226), 105-129. [in Persian]
- Makki, M. (2011). A Triad of gods in Iran and Armenia: A Comparative Analysis. *Mytho-Mystic Literature*, 7(22), 169-201. [in Persian]
- McGann, J. J. (1985). *The romantic ideology*. Chicago University Press.
- Modarres-Motlagh, M. (1997). A critique on the concept of love and will in Schopenhauer's view. *Journal of Culture*, 24, 187-212. [in Persian]
- Naseri, F. & Farzad, A. (2013). The analysis of the main features of lyrical literature in Nizami's three romances (*Khosrow and Shirin*, *Layli and Majnun*, *Haft Paykar*). *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 5(15), 185-213. [in Persian]
- Nizami Ganjavi, E. (1934). *Khosrow and Shirin* (H. Vahid-Dastgerdi, Ed.). Tehran: Armaghan. [in Persian]
- Nizami Ganjavi, E. (1937). *Sharaf-nameh*. (H. Vahid-Dastgerdi, Ed.). Tehran: Armaghan. [in Persian]
- Nizami Ganjavi, E. (2016). *Haft-Paykar*. (H. Vahid-Dastgerdi, Ed.). Tehran: Zavvar. [in Persian]
- Rahmanzadeh, T. (2021). The comparison of love in two epopees of *Khosrow and Shirin* and *Leili and Majnun*. *Studies of Literature, Mysticism and Philosophy*, 7(1), 73-84. [in Persian]
- Rahmani, M. (2020). Analysis of the story of the mechanism of love in *Khosrow and Shirin* by Nizami Ganjei based on Steinberg's Love Triangle. *Journal of Persian Literature*, 16(23), 40-47. [in Persian]
- Ramezanlo, Z. (1390). *The comparative analysis of views of Khayyam and Schopenhauer about the meaning of life*. Master's thesis in foreign literature and languages, Alame Tabatabaee University. [in Persian]
- Riazi, H. (2006). *The stories and messages of Nizami Ganjavi*. Tehran: Haghighat. [in Persian]
- Ritzer, G. (2007). *The Blackwell encyclopedia of sociology*. Oxford: Blackwell Publishing.
- Saeedi, A. (2012). *The image of two women*. Tehran: Peykan. [in Persian]
- Safa, Z. (1990). *The history of Persian literature* (2nd Vol.). Tehran: Ferdows. [in Persian]
- Salemian, G.; Samimifar, S. & Malmir, M. (2021). Conceptual metaphors in the field of love in *Khosrow and Shirin* by Nizami. *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, 10(3), 84-103. <https://doi.org/10.22059/jlcr.2021.302081.1466>. [in Persian]
- Sattari, J. (2003). *Sufistic love*. Tehran: Markaz. [in Persian]
- Servat, M. (1991). *The treasure of wisdom in the works of Nizami*. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Schopenhauer, A. (1969 a). *The world as will and presentation* (1st Vol.) (E. F. J. Payne, Trans.). New York: Dover publications.
- Schopenhauer, A. (1969 b). *The world as will and presentation* (2nd Vol.) (E. F. J. Payne, Trans.). New York: Dover publications.
- Shabanzadeh, M. (2010). Enthusiasm of Shirin. *Journal of Lyrical Literature*, 8(14), 73-94. [in Persian]
- Shamisa, S. (2007). *Literary genres*. Tehran: Mitra. [in Persian]

- Taebi, M. & Pourkhaleghi, M. (2008). The triangle of love: A comparative study between *Khosro and Shirin* by Nizami and *The Death of Arthur* by Malory. *Specialized Journal of Language and Literature of Ferdowsi University of Mashhad*, 41(4), 81-101. [in Persian]
- Varedi, Z. & Hosseinabadi, S. (2021). Steinberg's theory of "love triangle" and its adaptation to the two poems of *Khosrow and Shirin* from Nizami and *Weiss and Ramin* from Asad Gorgani. *Journal of the stylistic of Persian Poetry and prose*, 14(4), 89-102. DOI: 10.22034/bahareadab.2021.14.5485. [in Persian]
- Zarrinkoob, A. (2010). *Pir-e-Ganje in search of the neverland*. Tehran: Sokhan. [in Persian]

